

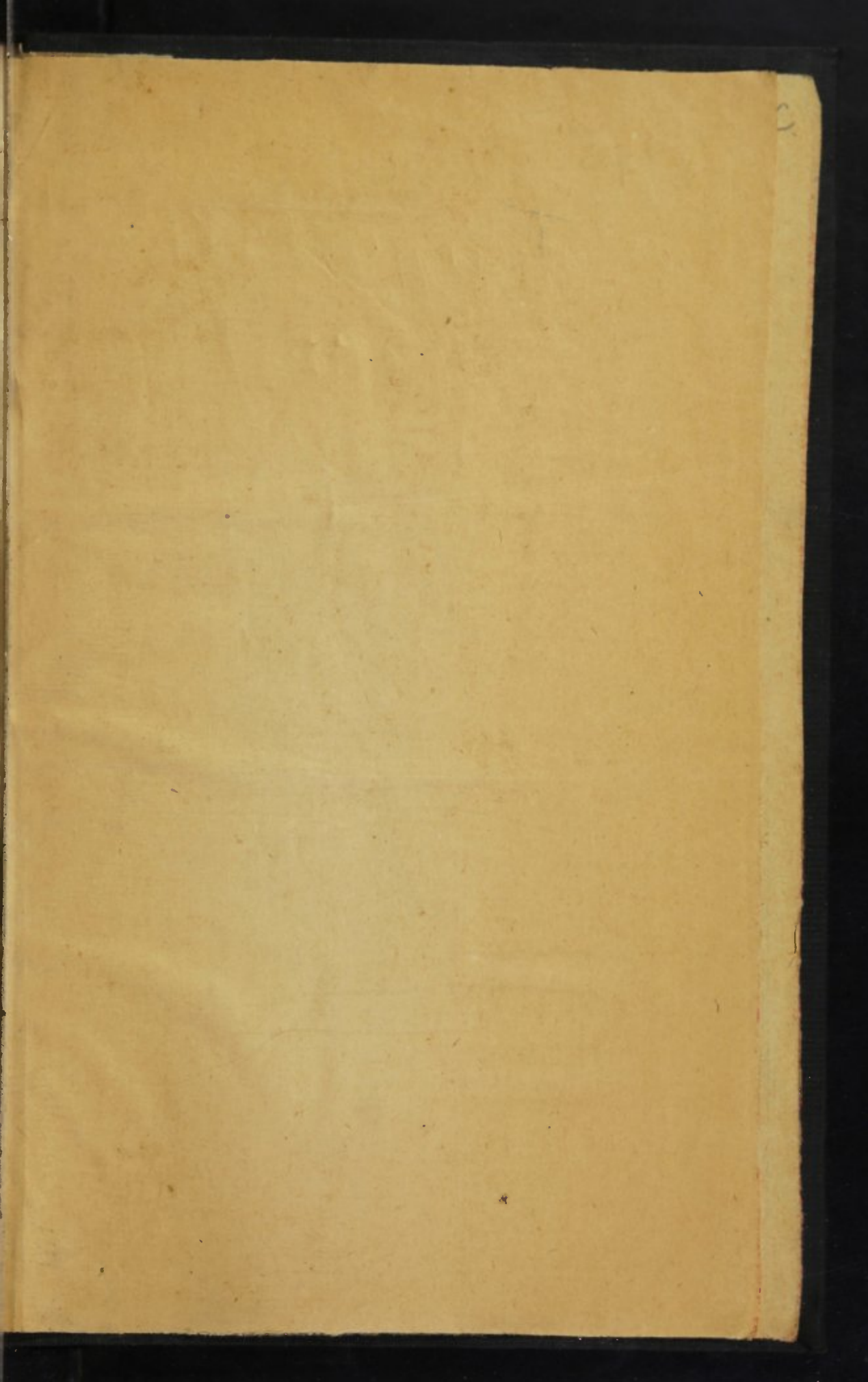
MS BW
IVANOW
0090

C.

001610891

90

Tawqī'at-i-Kisrā
(ethics)



يامان

15

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة وعلما
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة وعلما
والله اعلم بالصواب

الحمد الذي رجا بسلاطه نظام العالم است است الانسان شواطئ قوتي
بوقافته وني العدل الاحسان قوتي و ما قامت بهما السموات والارض وما و امجاد
بما عمات الاقايم طولها والعرض والامارسل بها الرسل واسبل ما فاشتمها السبل فاقام
واقامها بالقيامة وقوامه تقوم الانفس العادلة وتعديل الافاق بالميلية وخصصت
الجميع من كل غايته بالميلية ان باعوج اطوار وبعج الهوى و كسبت نوح الهوى العافية
في المشاهدة عن الدين الفاضلة ثم لما خاف من ان يعمها اعمها الصفا والفا
الوفاء ب كل في كل باب مياهم واحيد بوا اصحابهم حتى وصلوا صبه وصابا
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة وعلما
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة وعلما
والله اعلم بالصواب

و در جهان جهان جهانست و او در دل زمین و آتش و آب و خاک و غیره

را می و مایه ان بدستگه تی تارک او از استیگان ان بنیکو کاری بنده ساز

از او کان ان جهان جهانیان را بچلی جهان درین محل دل در بر و مکان

در چشم و منزلت چشم در چشم ان اصل اصالت و بسالت ان فرغ است

در سالت پروردگه و در سالت اعلی عرق شجر براد و الا یکسو و بیع روز شجر

یکسو بیعت کنور ان کانه ستر حارس طارم منور ان چون مبر الورد

چشم اعلی بیعت منظر ان فرغ بخش چراغان این مثنی بر واق احضران

سر اسر خسه وان راروان و سایر سر اسر و زاعنی سلطان فلک ملک

شاهزاده و مراد بخش مید پروردگه تعالی مددیه حتی بلغت مداد الهمر و حده بجات

معهود و مریوزی سعادت نور و فریوزی و برکت لیلک القدر بهم و زری می اندو

و ازین نعمت نامن بهشت موعود و از نعمت و نصرت ابدی و فرحت و قسرت یکا

می الموحث بدست و مقرر در محفل حضور که علی الدوام محاضرات او بارادوان

حضرت کریمی نهنگامه بهنگام است بیان باع و امتغان و انشا و استعاره

الشار مقامات را مقام و عموم بهر باب و هر فن بر خصوص از ویرینه قصص

سخن میکند نشت و از عالم ملکات ملک ملک عالم خاصه و مراده عدل و داد که از شر

ای را و از این بنده خود کرده است

معانی ارمغان
سفر خواندن و تخریب کم شده و اوان

مقامات حریری و مقامات دو کتاب اند و علم است

در ادوار خصال از نثر جامع

از باب یک نثری و قالیق حقایق معرضی بسراویند و او ای وین چنین مقام را موقعی
 ازین عالمی احوال جبل متین بان مسین است و این کتب کتب خانه جوهر و ادوری و نیکویی
 اعنی توفیقات کسروی پوست و در باب کتب کتب ان مجموعه جامع معارف
 صورتی و معنوی ابواب اطوار و اطناب کشته شده از دلیرسانی زبان نه بستند و ان
 کلی ملامت کتب است مضمون ابواب حکم و اداب ^{بیاوردی در بی سانس از آن} تا ^{بیاوردی} در جمله سوال و جواب
 که موبان و دستور ان دستور کسری از سر امر می آید و مورد موجب بی از ابواب خاصه
 احکام و اوقاف حکمت استعمال از ان صاحب نصاب کمال نصفت پیریده اند و خوا
 صواب بن به فصلی را در تحت ان بنوقع وقع یعنی خط خاص رسانند و جمله
 اجوبه و اسوله که هر یک از ان با حد کتب شایگان برای کانی از زانی است آنچه بر تو بدو
 تربیت ترین پذیرفته کی از یکانه او بیان عهد پیش از آسانی زبان از آنچه سبکی
 و در سری ترجمه سر سری نمود چون در عین اینجالت که انجام عرض ان مقولات
 مقالات کتب و خاتمه این مقاله مشکی ختام بدین مقام رسید بحکم این دقیقه خلیل
 اعنی قضیه اصلیه کل شیئی بر جمع الی اصله رای همان از ای ان خرد و ن پرو
 نخر و پیرای نظر بحصول منفعت عام و وصول فایده نامه ان بعامه نام ترجمه
 از فصول مهمه و اصول مهمه از لغت بی بیعاری فارسی و یکت فهم و دراز و هم با تقار مشهور

3

دستور
مراد از این کتب که در نثر نجات کبری نوشته

نعمی از سوال در جواب

در ادوار بزبان درسی ای فارسی بود از فارسی

انعام

۶

بی تکلف انصاف نموده اشاره و الا در باره اخبار اولی توبیت اینکار علی بن سعادت
حضور اعلی فرموده و هم در آنجا این ماجرا که روز کار نبای کار بر اساس سنت
خود نهاده قرار بر حج منب مروج و اختیار تفصیل مفصول حکم استخوان ترک
اولی و فرض انب رت و با وجود حضور اجلا فضلی در گاه در باب خاصه
ارباب قبون ادا و قریه قویض حل و عقد بنام این ضعیف صناعت
بصاعت محمد ملقب جلال الدین طباطبائی زواری عصمه اله تعالی عمایان
نفسه الزاری افا و خالی مثال تعالی که سافل و عالی و سابق و تالی انقیاد
ان یزالی باد بر بموجب طغرائی تفاوت یافت فلاجرم حکما که استاعت لایق
و احسان سلاطین زمان باضی که باعث تحریض و بحر تضیی و تباها ن عهد
استقبال است بمانند نمونه طاعت کل عالی مسرت بر از طوع و تبرع عباد
است و ازین راه گفته اند که انصاف بالاسی طاعتت فرساعت بر سوا
ما اسم اطاعت سمعنا و اطاعتنا بر زبان رانده مقتضای امر کتبی مطاع جدا
توان اقدار و استطاعت است بجا آورد و بنیت توفیق سر انجام این امر
خسته عاقر فرخنده فرجام از میدان فیض امانت درین شغل خطی است
موجود به پروا خست این کار نازک پروا خست انگاه بر سبیل که از ارتعاب اتمام

نهار
قدر

قره

X

بازی
سین مقاب
سوی
سعدا

هنگام

و در اندیشه حال از شرح ما

سجده
مرا در اول
مرا در کتاب

این لغت نگاه به طهای اوقات ختم آه التجانموده و ابواب استجابت به الا که گاه معانی
پنابندگان که پناه و گریز نگاه باندگان است چنانچه گفته و چه از مقوله محال است که

4

معاول ترجمه لغات از خالوز لیل و نغمه ^{مرا در اول} که خاصیت نقل عامه لغات است

مطلوبی

بیگانه که الفین باشد و چنان جز این تواند بود که حصه و صفتی چند از خواص سخن در مطاوی

هر لغتی که لغات خاصه کلام خاصان به آن مطوبی میباشد که جز طهایی و قیقه

اهل بلاغت بان لغت باونی پایه مسلح کمال آن نیار و سیما الواع سیمایان در

سیما
علاست
مرا در کتاب

سیمای او بیای نازک اندازهای بلند و قصه های رسا و اشارات حقیقه و کلمینها

دور است که کاوش اندیشه همه جارس استخوانان در غور آن خوش خوانند

چه جای فطرت ناقص و فکرت نارس بگانه نشان که از وقایع دقیقه آن

چشمه بی پایه شنیده اند و از گنجه حقایق عمیق آن شنوای ستمی و ستمی ندیده و نشا

این دعوی است حال متصدی ترجمه این کتاب استیجاب و مستطاب که با اراکه فو

اد است چه با لکه در نیاده او سخنوری داده و حق سحر بانی او کرده و در باره نقل

عربی از درسی بهمان شیوه جاودگری بجا آورده و لیکن بر وفق این منظومه

حفظت شایا و غایت تنگ اشیا بسی نکات دقیقه بنا بر تقاضا

مراتب و اختلاف لغات از بد ترجمه فوات رسیده و با معنی با اراکه احتضار

قلیل القوافل
مرا در کتاب

بهر اتفاق چنانچه معنی بیست هجرت اتفاق گویند و این لقب در بارش نال و ملی بود که اتفاقی شهر از شاه عالم گزیدند
موقوف نمود زیرا که بیست هجرت اتفاق نیز گفته اند لهذا ستمان الفطن العالم هر سه لوی ۱۴

اقتضای امر به ایضا نقل که در حقیقت از طباب عمل ناسیده برت سائیده چنانکه
و اکثر فصول توقعات لا اقل ^{معموم} و مطوی شده و سایر فقرات برخل تصدیق
ابهام که علت بیست هجرت و ابهام و باعث دخال کمال نقص و عیب ادکلام

ما ظلمت بالعلم با سوس کلام را ناقص
مطلبی است نقل روح خود برای مثال از جمله
رود در رسم مرده در آیه و او را زنده نماید

مشتمل آید و یک در طی تمام مطالب مطالب تمام بی عبارت غیر مانوس عجمانه غیره
و غرض از طول کلام و عرض این مقوله است که تعرض و تهر تحف ناموس ربان

بفتح و کسر برده و روش و سخن با کلام
و عجمانی کرد و لای لای ۱۴ م

و انش و اتفاقی شیون و عیوب اهل نه نیست چه بمعنی دلیل کمال کم و بی
و نشانه نهایت عدم فوت و نابود می است ^{تلك} سحره الوعد ^{تلك} کما شهد به

علام الغیوب رفت و رو براد معذرت است از عرض عشرت حوائس و کیت
این راه در پیش نیست و در بیان خامه خام رقم جوس و در سینه خاطر خط اندیش

بسیار آن را در این کتاب
و در این کتاب

و من الذي لم يكن ذلك ^{او امن من عباد} و امن من عباد و امن من عباد و امن من عباد
از خدای نقصانیت و سقوط و مضل نقص و زلل از خدای انسانی چنانچه خالی بودن

نقصان
حاصل
لغوس

امثال بمعنی بهمانا محیط دایره مقتضای طبایع اصحاب و جوهر امکانی چه جای
بهدا بشری بیرون است فلما مع نداد و یک از پیش نهاد خویش را بخایده ستمت

و اختلاف لغات اینها که سبب او یام ناسخان و اغدا و راقان در تحریف
تقدیم و تاخیر توقعات روداده بود مانع پیش رفت مقصود و سده راه مقصود بود

تصحیف
تغیر دادن کلمه را چنانکه نوشت را بر سر خوانند
سبب و در کلام لغوی و تفسیری

این احتمال که در نسخ بسیار غلط اند بر زبان گرسه

صواب و حرم نیست در پیش بود و از جمله تسخیرات امور او این بود که با و در
 خود مخفی و مقرر داشت که هرگاه اینها را با من می از امور خیر یا مومنان سازد بمانان بسپارد
 سخت مقام امضا و صدق و نفوذ آن گاه از سببیت آن استخبار و استعلام
 نمایند تا اعلام شهر بار بجای ما بهیت آن که از راه دانستی حقیقت و سر و سر و سر و سر
 از پیکر روی داده اول دلایل معرفت او باشد بر حقایق معارف و اعدا مشتبه بود
 کمیت و کیفیت دانش آن عارف و احاطه اطلاع آن خرد و در واقع نیک و بد و
 خیر و شر و اگر بر تقدیر مجال با منتهی با حکم که با احتمال دور بر شری از سر و استمال داشته
 مامور گردید در باب استخبار و استخبار از اسباب آن که چه سبب از استخبار
 مراجعت نمایند و از سر بر آه که رود و در آمده از معاودت پرسش با بنیان تا تحقیق
 که بدان سبب اتفاق آن مرعوف مخور آید تا بیان نمایند اکنون با چندین مومنه و حقی
 از موازمات و آنکه بار سید فراسیم آوردیم و چون با انوف که ما را این اندیشه فرزند
 هیچ یک از آنها لغت پہلوی بی عبارت عربی مترجم نشده بود و چند امکان با امکان
 آنها را نیز و یک بن اعظمی شیرین و شیرین و سایشترین آنها حسبتال
 بوفنی واقف آنها بفهم ما مع مترجم نمودیم و با سبب التوفیق نذ اول الفصول الوعیه
موضوع و جمیع عوام از درگاه خسروی در خواست آنها را باعث تکرار سفوز مردم کنایه کار

مختر
 اختراع کرده شده

سبب

اعمال

استفاد
 قبول کردن

با چندی از نفعات
 مریبان

و توقیعات

التوقیعات

دادند و در دسترس مردم

اول آنکه از نظر اینها را در این کتاب استخبار از اسباب آن که چه سبب از استخبار

در این کتاب استخبار از اسباب آن که چه سبب از استخبار

در این کتاب استخبار از اسباب آن که چه سبب از استخبار

در این کتاب استخبار از اسباب آن که چه سبب از استخبار

مجلس اول
در بیان فضیلت و معانی
و احوال و عادات
و اخلاق و عیال
و عیال و عیال
و عیال و عیال

بصالح خویش و اولاد و اهل بیت و اهل بیت
بنام هر یک **موقع** و **موقع** و **موقع**
و اتفاق خسروی احکام کلی در اصول جمعیت بیوت اموال را یافته بود
کلی خا اموال است بخل تو و عدان جامع است خوردی هم تو مستغنی
از اعانت تو از اموال است بر شما فرمان بی استی کلامه تقریر این جمع
عطیه گیری جناب با موجب **موقع** و تکلیف خیر این ملک است نه و فور بخل و است
بکجور و عدل عام و احسان بنام شهر ماران **موقع** آرنده در مردم و بیارست خوردی
و کوهی **موقع** پرستان و چون عنایت حضرت غنی مغنی جلثانه سایر و او اگر از
از نصیحت دیگران در امور خیر نغنی ساخته هر آنکه از است امر با ناعت موجب
عدل و احسان و بر مردمان بذل اطاعت و بردن فرمان **موقع** و جمع
روم سی کوه کان بی و ایگان اندورین ما فرمان بندگان چیست **موقع**
چون منشور عاطفت دستور برسد در همان آن همه آن نارسیدگان
جمعی که همگانه از ابراهیم و دیانت انان و توفیق باشد بسیارند که در همه راه با
راه رقت و نرم ولی که ساکن آن خاص تر **موقع** حاصل خواص ملک
در مردوم روم حاکمی را با بادران و خویشان **موقع** رساند **موقع** سلامت

حدائق

مال
در آن روم که بسیار را بود
مجلس اول
در بیان فضیلت و معانی
و احوال و عادات
و اخلاق و عیال
و عیال و عیال

از عام مال که در خانه است مال از مزارع با
سود و غیره

خاصه

یعنی میروز فلان کشاورز که میره با دانی مزارع خاص است از تمامه اموال حرازان
 خسرویی بغایت افزون است **فوق مال** مال او در بیت الما است بواسطه آنکه
 عمارات بلاد عمارات است انتہی کلام یعنی اموال مذکورہ اگر چه در خانه است فی
 در خانه است حد امادی ممالک یعنی مال عیال است که ممالک ملک اند بلک
 ملک که عاقل و شرع ملک مالک است **موقوف** موقوفی از موقوفه سالار یا سبانیان شهریار
 همین به نسبت خسروانی شہ و ان پنهانی برده اند **فوق** نسبت به یک یا سبانی اموال
 خسیسته شین از و نیاید تراست نفوس نفسیه خسروانرا یکی نشاید **فوق** بچسبند
 ذکر نسبت وال و نیاید و فطرت عیال قماران بزبان حقایق تبیان میرود **فوق**
 بوجوب اسکدی دین زودوی قدر او بوده امر و زنده دیر است که دی خواهد که **فوق**
 ملکه اده برسی ملک مزارع بسی از و بهمان لاکه در حواضیاء و عفار او بودند از روی
 غضب که به صرف خود او از رده **فوق** که مجرد و روشو عدالت بطور عامی اراضی مذکورہ
 از ان نسبت دستر و نموده بار باسان **فوق** نمایند و از املاک خاصه او آنچه در جنب
 اراضی ان ستم سیدکان واقع بوده است بچشم این امر بموقع از و استراغ نمود
 حی جبال و مزارع ملک الما نمایند اما یعنی سبب تا ویب سایر مفسدان
 تنبیه سراسر حقه خردوان کرد **فوق** در ممالک و در ناظر عمال کلیه اعمال خاص
 احوال نام معدان

از زمین کنتی امر در میر و زمین امر در میری مدار و میراک معدود در امر و کسود احوال

پهلوی

کلیه و نام

رساله است و نام جلوس و باره
نام اجاب

معنی روشن

فارس برگاه بجهت که عامل است از نخست روز هم کسری یاده برمال
مخال تحت میل که در و کبی را و خزان عامه آورده **موضع** تمامی اموال نگورده از خزان
ناقص سایر مجال مزبور نقل نمود بی حیث و میل بر خداوندان آنها از قصه بی و
قوی رو نمایند چه تو فی خزان به اموال رعایا بر وجهی که از او در آن با هم منال است
سجاک کردن اساس پر و بار آنها و بعضی در احادیث است که سرت عارف
معارف حقیقی و مجازی است مصلح الدین سعدی شیرازی این در هر فخره که در اسطه
صد و حور میساید بدیکه عقد نموده اینجا که میفرمود **موضع** از رعیت شمی که مایه رود پای
کنند با اندوه **موضع** که روی از رسانان که در لباس علی و چالپوشی بدین درگاه پناه
آورده اند بر عزم که نهیمان بخیرگی و جاسوسی متمم **موضع** به آنکه از طغیان بر و ما
عصیان زیاده بخیه بداندستی و تیره درونی بروی کار نطق و ابراز عاوت با
کنند عقوبت ظاهر بی مایه و بار نگردد **موضع** و افغان و از زمره رعایای واجب الرعایه
از تصدی خزان اتفاق در باب انضیال خبروی که بر هم صله با هم او از درگاه رقم شد
و از ویراز و خیز ناخیز نگاه داشته شکایت کلی دارد **موضع** که این بیروت است
این مایه اممال اممال متفس نهند با در میان نفس و آنه خسته ویرا که در حقیقت
جلتانه چنانچه حق عطا است بد و رسانند **موضع** از چهره افر کجربان فلان از سعادت

از آن مردم که با ما را یاد و
مکانی در پی میگردند

المیان انشای **فوج** سبب محبت اقطاع ابد و سیورغال سرمد هر یک **مهر**
خاص با وجود تو انعام عام و جریان **سوم** مقر **حسب** **فوج** تا و نفوس **مکنان** جا

نیر که اولاد و عفاف **انشان** در حیطه حمایت و حوزه رعایت **خواهم** داشت **انتهی** هرگاه
این دقیقه **جلیله** در **مخیمه** از **قرار** واقع است **قرار** باید که در **مخ** حال از **بازمانگان** **انشان**
نافل **خواهم** بود **از** که در **احوال** **منسوبان** و **خویشان** **خویش** **خاطر** **اخذ** **اندر** **اندر** **اندر**
دست **خوش** **نشوین** **نمیدارند** **و** **من** **مترزل** **شبابی** **ثبات** **عقیدت** **حاجی** **نماوه**
اندیشه **را** **از** **رو** **من** **تفرقه** **برمی** **آرند** **فوج** **از** **سبب** **و** **الک** **انستن** **بجایگاه** **استن** **از** **اولاد**

انقلاب
بالکسر و آتش دادن و آری بر آوردن
بالفتح و در زمان که از پس بر باشد و استیحا
جمع عقب بجمع اول و کسر تالی

هر آینه

سوال **منها** **انتهی** یعنی **عدم** **پرداخت** **بهم** **از** **بنا** **از** **دکان** **با** **وجود** **استعداد** **و**
استحقاق **تربیت** **خدا** **و** **اد** **چنانچه** **شایان** **متر** **بنا** **است** **بجای** **عجب** **و** **تخریب** **انشان**
بست **خاصه** **فرو** **گذاشتن** **و** **منع** **از** **مخالط** **معاشرت** **عامه** **فرو** **مایکان** **که** **مهری**
امرا **نابسته** **از** **بسته** **با** **کسر** **وقت** **حال** **مال** **در** **بایت** **عهد** **استقبال**
دولت **اقبال** **است** **فوج** **تا** **تخریب** **زمانه** **نموده** **احوال** **روزگار** **باشانند** **انتهی**
این **ابهام** **است** **کیک** **از** **دکان** **را** **در** **غیر** **این** **حالت** **تخریب** **اوضاع** **احوال** **را**
وزمانیان **رو** **نمیدارند** **و** **از** **انسان** **نمان** **اشک** **انسان** **ای** **روزگار** **که** **مهری**
اهل **دول** **خاصه** **اولاد** **ملوک** **بغایت** **کار** **بیت** **خراب** **فوج** **مسا** **مهر** **در** **مخالط**

ای بادت با اولاد وجود که از نسل
پرداخت آنها نمی سازند

بجای عجب و تخریب انشان
در زمانه بودگان
بجای عجب و تخریب انشان
در زمانه بودگان
بجای عجب و تخریب انشان
در زمانه بودگان

و از آن
بجای عجب و تخریب انشان
در زمانه بودگان
بجای عجب و تخریب انشان
در زمانه بودگان

طبع نکلان اقمیر یعنی وضعیف قوی است **مرفوع** و بچر موجب فلان ^{مخبر}
 برضعف و حسن قوه و قوه و سستی را می پستی فطرت نسوب شده اند و این
 سبب او را می نول و منکوب **و گذشته** از نیکه قبل از شکوه نمودن با از اسکا
 سوی خدایتعالی برده است ^{بزرگوار} یعنی پیش از آنکه راه استقامت یار گاه ماکشود از
 باب اسکا بیت نماید بر گاه خدای عزوجل از ما شکوه بوجه نمود و پیدا است که نیکونه
 کرده دلیل خبر وضعیف و نمودار عدم معرفت و چاره و شناخت روی کار است
مرفوع بچر موجب بوده اند که بر باد ناپایان عالیشان واجب است که بر حرمت ایشان کافه
 مردم موعوم داشته باشد و بعضی از احسان حجاب ایشان نجاشد بدینا است می و
 تقریر این مرفوع است که عنایت عالم و ارف ^{چند بر} خاص ملوک در طریق حسن سلوک با عوام
 خواص امتضامی این دارد که در حال ^{مهربانی} میر بار و در سوار حجاب و ده گاه بیگاه نکلان را
 بقدر ^{اجازت} و در صورت وصول در گاه اختصاص بجهت ما بجا و موجب است که مقتضای
 عدل و احسان است ^{آسانی} بهوات با بر اهل قریب بیکسان شده و سوار خروج و وجود
 بر نکلان اسان کرده و راه یافتن در ویشان مردم پریشان به بساط قریب ایشان
 و در از کار نباش **مرفوع** بجهت اینکه منع مردم با طلب از گاه ملوک تبار و بر راه سا
 انانی نکلان است بسوی دشمنان است ^{سکری} و توضیح این است که از جانب ملوک العباد

و اما

اسانی خصت رسول درگاه و دخول بگناه خود بگناه باربر روی محتاجان بر فوج
بستر بنام کشودن درهای حاجات عموم سپاه و حریت بل نمودن راه عرض بنام
اولیاد دولت است بسوی درگاه احد انکس بله **فوج** در زبان ولایت همان
عدم رت از غزل خود بقصد استبصار استغفار می نیاید **فوج** بر مردان کار و
مردمان عمل از نبره الهه حرب او او پیکارند که بگناه بیکاری تکی را در نیام جا داده
اهتمام تمام بگناه اند تا انگاه که تقاضای صلحت وقت صواب نیز بکار دارند و بدین
متابعی حال بقضای صلاح حال در ساحت اعتزال استراحت جا داده و نکند
بجنان و گذشته نمایند و در صورت ضرورت استعمال مستظهر و مستمال نمودن
استمال الایم و احترام کار فرمایند و در صورت حاجی اثر نام شکر گذاری در حدیث
نه مقام عدم خشنودی و شکایت مندی نظیر حاصل توفیق زور است قصه در
صابت بر صابر خامه و شمشیر محمد بهت و زیز یعقوب خان آخرین و ایان کشمیر زید
ان سرزمین آسمان نشان از دبو کلاسی پادشاه فلک جا به خورشید نشان مالک
کردن نشان جلال الدین محمد الکبر شاه صاحب قرانی اشغال یافت و سر حمزه ان
که چون بجز استحال یوسف خان پدر یعقوب خان از یور میان او انبار اعماشست
از وفاق بفاق انجامید و بدان سبب کارم نهی از اجتماع با فراق و شوق اعصار
درین **فوج** در میان

دستار

وحقاقتاً به کار کارنی چکاراوارا که گشت موافق حقیق که بر حق ان از احاطه
 و ایراد امکان بیرون بود بر واقع فواج گشت ناچار از فاسدات بیگانه و بر سر خشک
 و از طرفی بجهت انما ضم بر روی کار انداخته که نه هفته اسکار و فتنه تحفه پارسا خندان
 مابین بسی از محاربات وقوع یافت اهل مفاقی با لکه از ابطال جمال بود و شکم
 سمال گاه غالب و احیا مانع است و چون بعبودت من مباد امر از وزیر خویش نسبت
 سعادت نام و دولت آن بدینش کمال تفرقه خاطر و تشویش اندیشه است و بیعت
 نفاق مستحقس از بیستی و اتفاق آن دانم و فرزانه محروم و مایوس شد چندانکه
 از بر طاعتی بودیم چار جادو آرزین دست وزیر عادت من را یک نظر بنا و چند گاه در بند
 نگاه داشت و هر دفعه که حسه جنگ بر و تماشایت و تمیذ است که اگر پای او در میان بنا
 یکباره کار از دست میرود و از روی اضطرار با طلاف او ملحق شده ایمان غداران و شد از
 حق و حقایق میان می آورد و بدین دست او بر زمین سر رشته است او و مایوس
 چنان بدست میگرفت چون و مطلق العنان شده دفع ممکن نامزد می گشت اهل
 خلاف میر و اسماع اسم او اعتد از صرف انعطاف داده بودی کنامی و ناگاپی
 میسافتند و به کار بسرداری او بر حسب خواه پایان می اند و یکبار به حرفان ناخواسته
 بر سر خشک فی تحریک فتنه چندان حرکت سلسله به گمانی او میباشند که آن عالم در مدعی
در زمان محسوس
نیک

20
بالحمله

در زمان محسوس
نیک

که در فنون تاجیه و نیاسات متعلقه بوزارت ثانی معلم اول میثایت مخنون ^{مغلوب} ^{مغلوب}
و سلسله مدیست محمد چون بحریکت نامی بشارت است نفاق نادر دولت خود ^{زیر کرده}
خواهان دولت و اینگونه و نیز دفع النفاق افاده و این امر سببگر روی و ^{ظاهر}
فقد المل و عدم النظر بسبیل ضرب المل و روق کلام بزبان رانده سلوک این ^{شخص}
که از دلالت اصل صلاحت راه با است و طریق تحقیق و تمیز بر دست و است ^{این}
خود در سلوک کازم شرط میداند با من از روی درستی مثال آنه معا خال ^{هو}
و همان این کشور است با تیر سیم شکنی که به هنگام احتیاج در موسم کما جهت ^{تیمه}
ما احتیاج زمستان و سایر فصول در نکند است و آخر ام ان اتمام تمام ^{مید}
دانشه بکار در آرد بکار فراغ دسته از آن بر آورده و شسته بجای آن که رانده ^{آید}
محققیت تمام از منی در او نرند و ما چون بدان نیامند شوند از روی عرت
فر آورده دسته بجای آن علاقه نصب نمایند و با احتیاط بسیار کار فرمایند اکنون
چند است که با من این شیوه معمول و این طریق مسلوک میدارند و تا که درون
کرد آن چگونه خرد و کار روز کار یکجا انجامد ایالی عز و ملک و امانی دل ^{ملک}
نادر میان خواسته کرد و کاحصیت **رو ع** و انکارند سبب فدان نخواستوده
سیمایچه سبب زبان صدق انتمارفته **تیمه** ان راسته ظاهر نگوییده باطن ^{شانه}
^{کاور}

خوشتر با تحصیل خوش نودی با خوشی و ماحظه و طبع با تحصیل سرمایه خردی
 رضامندی خاوند مولای بندگان حل و غلی شاحه نظر من این **موضع** **فغان** مردان
 ترازو اشرف سبحان اسم اسلاف خود برسم اعطای چهار هزار دینار سالانه بادی از دیوان
 عطای مختصر وی اظهار نموده می نماید که اردو او بن ابای ملک بر طبق این مثال
 مطلق سالانه خدای طهارت گنجه و از آنجا جوس میمون تا اکنون **مستند** در **روز**
 این اقطاع سرد با اقطاع پسته **موضع** **فغان** نایق بقیه این مثال حاد و بد امثال اصدا
 یافت تا که این سعادت یار ما بنای کار برین مبنی نهاده از انقیاد او امر ابایی
موضع **فغان** در نیولا امر والای شه با یصد و ریافته که بجهت تملک ام سیاه
 اش را و پاسبانی شهیار مردی معامله هم و کاره آن اختیار نموده حقیقت نموده معرو
 دارند اکنون تکلی مردم رو کار دیده فغان سوده مرد از سوده را پسندیدند
 تصدی شکی می اند **موضع** کار گذران این شغل نازک از چهار ام کیاب ناگزیر و فاجه
 اول دشمنی بالذات باشد و دوم رسای طبع بغور هم امر و کاوش که حقیقت
 هر کار سیوم نهایت شدت ذاتی و درشت طبعی بر مرد هم کار چهارم
 و تنگدلی اصلی ضعیفان تر از زیروستان کم از این آرمیده مرد و سنجیده شای
 کار پر داری دیگر اشغال که کار است نین امر **موضع** **فغان** اسپهبد خراسا

۱۱

کسری

مهابت

۲۰
 خاوند جمعه در زندان

استطیع سبب ال فلان از منصب قهرمانی یعنی قیام مهمات کارخانجات خلعه نمایان
توضیح موجب این امر واجب حیاتی است که در جمیع از اسباب استحقاق که بواسطت
 احقاق ما اشراف کلی بر استیفا جزوی که از حقوق خود یافته بودند و ادا
 دازین روخل و نقص در او ای دین دولت با بل زلل و نقص در بار
 دولت خود راه داده و پیدا است که قهرمان سارق باعث اصابت عطل و تسبیب
 بجمال حصایل و کمال و ضایل با پناه است **موضوع** مبلغ افاق و اعطای
 وکیل خرج به کار خاصه خسروی از رسوم مقرری او بغایت زیادت است
 چند لکه می توان گفت بیرون از اندازه عادت است **توضیح** در صورتیکه از نه جاری
 باز دارند از جای مجاری این نذاوه و رطوبت قلیل باقی نماند به راهی سماوی و جوه
 مصارف او که بر عمده عیان از حد اجلس فاضل است خیانتی است و غیبی
 است ناز و الا از و اید رسوم او بر رسم ماضی و مجاری مستمره جاریست **موضوع** در آنچه
 اهل ذمت که در پناه این درگاه اند جمع کثیر را به سبب کیانی اسباب عیش و نشاط
 بسیار در یافته و ضعیف طریق روزگار ساخت راحت بر بنگران نیک تنگ گرفته
 همگی این جماع بریشان را به کفایت اذیت سر ما و کرامت رعایت و حمایت نمایند و بسبب
 با بری اغاثت و اعانت مؤنت گزین جانی خطه ظاهر بی باطنی جمع و رعایتی

مهربان
 نیابت

عین عیب
 چشم زخم

داد و ده
 نام
 افزون تر

میماند

گذار

گمان

ایشان موقوف در آن **موقوف** بهر مومن سالار سپاه خاص اری شهید در مکه کب قلیل انکار
 بسیار نیاید چه بجهت ورت ظاهرت که در امثال انی صورت از خبث باطن دن نشان
 بکیشین هیچ وجه امین و مطمئن نتواند بود **توقیع** چون مجموع مدد و شمول احسان با نجای
 دوست و دشمن یکسان نیاید باید که خاطر بدانند نشی علامه و ایامی دولت خاصه برین
 بسبب احتمال خط و غرر و کید بدان نشان از قید خیال بر پستان آید **موقوف** در حق
 بیان حقایق بر زبان حقایق بیان گفته که هر آنکه بگویم می توانای خوشتر بر ملک ساسا
 نماید همان نفس خود را به روز و روز **توقیع** به خاطر ساخته باشد **توقیع** چه حکم و بلو
 این سه امر شکر و یعنی نفس مال و قوت بعضی تلف و آید **موقوف** متولی امور
 عامه جمع معالی بعضی و الا می رسد که درین اولاً اقرضا اخراجات و عطیات متوفده
 که بز اول درجه اسراف اشرف دارد استیفای اکثر خراج ممالک منو و خدی که
 کار بدان حد رسیده که کنج خانهای درین کار ملک کاغذیه و از مننه خالیه بارمانه خالی
 کرد **توقیع** خزان سلاطین و او پیشه و دوش آیین در هیچ حالی از خبثت بی خبر
 نگردد چه بر سر کبیتی بنزله بیوت اموال با دشامان عالی شان است و سایر علایا و برای
 در بر کینوران ایشان **موقوف** موجب تقییس شهر بار از گننه بر خرو اصل حقیقت
 کار حقیقت **توقیع** نتیجه کاوش عمیق امیر و دقیق اثر است که نام ایشان با شرم

کسری

درد

و تهیه
کسری

درد

کسری

کسری

تعجب حق بهر سو که متعجب کردی بگویم انتهی کلامه توضیح این توقع است که در حال
 غوری پادشاه دادگر با قبول امور موجب حقیقت حق است کما حق از ما بهیت باطل
 کاسی مده این تحقیق است که نخست خود بر وفق علم خود راستی و در حق عمل نماید و در
 بر عتیب یا با گراه بر ما بعت ایما حق داشته بران ثابت قدم سازد و چون آنکه کمین
 کار بیل حق نایل باشند و از تقلب کجانی باطل اجتناب ده از روی حق سر برانند
کری پادشاه صاحب خزانگی که او را از بیخس خوف و از هیچ جارجا نباشد باید که وعده
 و عطا بسیار نماید انتهی کلامه یعنی سزاوارتر به پادشاهان صاحب اقتدار است که کم و
 بسیار عطا باشند چه چو نیر دادن و خود در صورت عدم سبب و پیش از آن
 می باشد با وجود امید حصول در عباد استقبال ما می توانم خود این هر دو شی صور
 استقلال شهر باران است مصالحات دولت و اقبال ایشان مفقود
 تمنع الوجود و چه وجهی مقتصد را بر حاکم کشیدها و نهضت با نازکی معتمدان
 میدارند **مجمع** بجهت آنکه ماده خوف و رجا در یکی اطراف و ارجاء از جمیع وجوه
 زیاده کرد و **مجمع** از چه راه در بعضی از اسفار اعلان اظهار کمت بودیم نمودن
 اخضا و اسرار آن روانی دارند **مجمع** تا ما رسم دولت خواری ایالی انظار و تواتر
 زیاده کرد و از دالیان آن حد و در این دست کمر رود **مجمع** و در این حال ایالی

حقیقت

گاه وقت

مجمع در اقلیت و عدول که در اکثر عطا بود پس در اقلیت

توجه ایالات

پادشاه

کچه ملت امر و الا با ساطع فلان اردو جلیای عدالت صدور یافته **توقع** مبارکید **کسری**
 اقامت قواعد انصاف از سایر اقوام استقامت یکسو انحراف میجوید
 اصول و ضوابط آنرا فایده مییابد که موجب فو اخصا و انبها مخصا میبود
 می بود **توقع** در زبان صفایان معذرت خوانان برگاهان ه برات است خود را
 از سایر ایالتان که بدان مواضع مطالب است دعوی نیاید و بر آنچه از نیک و بد است
 او از نسوبان و کارکنان خود میاند **توقع** عذر او بود عید و غیره و این است
 چکه معذرت قائل در با مقبول بحالت فعل خود بابت فعل مقبول ارباب عقول
 تواند بود انتهی حاصل این توقع و قمع مطابق منطوق بعضی از احادیث بطریق
 اهل بیت علیهم السلام است چنانچه از امام احمدی نام امیر المؤمنین روایت شده که در باب
 غلامی که بوجوب نموده صاحب خود شخصی را بقبول آورد و بود فرموده که اهل عبد البرر حال
 کسینه تقبل السیستوع العبد السجین یعنی ایانست غلامم و الا انما شمشیر اوست
 و صاخر نموده غلام را مجوس سازند و روایتی سجای لفظ الا کسینه الا کعصاه و در
 و از حضرت ابام ناطق کجی جعفر صادق علیه السلام نیز منقولست که سید السجای
 و صاخر نمایند و لیکن معمول قضا بنا بر ظاهر حکم است **توقع** حیث قال الله تعالی
 النفس بالنفس خلاف آنست چه ظاهراست که مراد از این نفس نفس قائل و

کسری

۱۵

مباشه است نه آمدیم این اخبار بعد ده از جمله روایات حضرت جعفر علیه السلام است که
عبد مامور را قبل از نوبت امر را محسوس است بی نگاه دارند از روی تاویل نه و چه بسیار
را برین حمل کرده اند که مراد ازین آفرینست که عادت او بر معنی جاربی باشد که عباد
باجبار و اغراض تمام بر قتل مردم مجبورند در صورت قتل او بنا بر وجوب دفع
و فساد از بلاد و عباد بر امام لازم است **مرفوع** در موجب قتل فلان از صرف در
اعمال دیوانی و اشتغال ملک مال سلطانی چیست **توقیع** که درینو لاجله شد
که بازگشت و در بعضی بر و گرانست ازین سبب که بر بار سماع و استماع
اعمال از و انتهی توضیح این توقیع مهم است که چون رد و الیغ و انانات
انها نزد او متعسر است معاریست لاجرم توبت اعمال دیوان که در معنی کتب است
از و استر و او شد با کار ازین استعدادت که بر با بغایت سبک لسان و بر و بسیار
دشوار و گران بود سعادت اعادت و الیغ عادت نماید **مرفوع** فلان عامل با قید
که خرقه با ایسی کا چیز می از شبای و شبای فانی باقی نماند و محصان دیوان سرکار کار
تقاضا چون نفس بر و نیک تنگ گرفته اند **توقیع** ارباب دیانات و ادیان
بر خلاف کاوش و دراز کار و اصحاب کفایات سرکار در تحقیق حقیقت حال
در وجود وی ممال و منال تفحص شایسته و کافی سجا آرد اگر این مرفوع سمع

والسما

دانشنامه

است باشد از مطایره گذشته بحال خودش و از خالص اعمال خاصه یا موقوف

کسری

مبلغ که از وصول رسید و بصیغه صلیده و اصل سازند **موقع** فلان لشکری که از غارت

14

دلاوری در کارزار با محو و خوشترین بر قلب صفت دشمن و در آنجا بظهور می

جان خندان

دو از مخرجت و شدت بجای می برد و بولاجادت معهود و معرکه حرب اترک بطایفه

درم

بلاک فقه قبل آن **موقع** نخست مبلغ چنانچه از روی نقد بر کم اقامت مآتم بنام او

در ساند و موسوم ستم او را بر ایشان مقرر دارند اگر از اولاد و اتحاد مانده باشد والا

بخویشان بپوشکان او و اصل سازند **موقع** موجب به نهبی و نفی فلان نهبی از

دل

مغفل انبهای تو اخبار و قرب در با چیت **موقع** باعث است که استماع ما را بر تو

بجوف سوادیت آید و تعبت استماع انداخت و خیمهای ما را بر درم فاسد ساخت

اندیشه کرده

و تقریر این تو قیج است که سر سانه اخبار آن تهمی مغز کفتار که سبب طریق نکالی

راستی

از موع احتمال وقوع خالی آفاده و از غایت سبکسری او بی اصل و سرسری

رو داده بر سانه ما گرانی نمود چنانکه از تو استماع خرافات بجا متصل و تهمی ما را

حق

دخوت دور و نزدیک و نیک و بد با سنجاشید و بود که خدا نخواستند نیت خیر نماید ما را

دارد

در باره بیاد و عباد از صلاح بفساد باز در **موقع** بچچا استحقاق فرموده اند که فلان

مفسر از موده روش از خواص معتقدان در دست اغلاص ماست **موقع** ای سهرابین گفته

بهیبت

است که پیوسته تا راجع به نیت تمام کرده اطلاع میدهند و در ازله آثار آن زیاد بر توان و امکان
 لا محاله میگویند تا غایب تعجب که از من در این جانب امر از دست من و دوست من
 دور حقی المقدور می پوشد **موضع** چه چیز در میان فلان نیکو شمال و نارس و اولال
 حایل آمده که بسبب آن احتمال بعد در بنای قریش راه یافته **موضع** فراط اولال
 او موجب اطلاع آمده است می توضیح این ابهام است که نارس با او تیار که سرایه
 ناز او بود باعث فراط کاوش در مراتب خواش ما بد و باز گردیده چنانچه در مثال سار
 واقع است کشته اولال تمیحه اللال اری نمک بسیار شوری بار آورد و سردی
 مفرط دوری شمره نخته **موضع** استسنا و فلان سالار با وجود طهور کمال **موضع**
 و انقیاد و هر دو اعداد اهل عصیان و عناد معدود و داشته اند **موضع** است
 که از هر طسخت و می با کمال ضعف تا توانی نهایت تن اسانی و توانی در
 جلالت جلی و نجات طبعی میکند و در انصرام کار با که در عقب و اتمام او شود من با
 عجز زنده از قبول امر مطاع به بهانه عدم لیاقت آن کار و نزول آن امر
 منزلت و مقدار او در لباس اظهار تحلیله اقدار امتناع نماید **موضع** فرمان نارس
 در باره فلان سالار بادن در باره اعدا و اصدار یافته بود و او به بهانه سائل اجازت
 و تکالیف افعال از قیام و نهوض تقاعد نماید و ازین راه راسی شدن و آیدن **موضع**
 آن

در این
 مورد
 در
 این
 مورد

در
 این
 مورد

در
 این
 مورد

مسونات
مجموعه

اگر این سبب بگذرد که شوقی و غواشی که از آن اسباب مسونات کلسل و توان این است
 علائق بر و عظیم نقل می آید یا به بعضی از و کفای ما هم و بار سنگین در و شن از برداشته
 از وقاعت میفرمایم **موقع** در اعمال اعمال قوس از توفیر لوارم جد واجتهاد و کثرت مواد
 عمارت در رعایت آن بلاد بذل مساعی حمیده مبلغی رسانیده که محصول ارتقا
 از قرار و مقدار معمول سایر حصول مضاعف که دانیده **موقع** در مقدار مبلغ انصاف
 در به حیثی است و در بیان کار از مود و اصل سازند و بر سر هم تضعیف
 مقصود و غیر ایند و همگی قری و فرار که از چهار سو بدان ناحیت پوسته داخل اعمال
 سابقه او نمایند تا با لواحق مذکور در جموری معموره مذکوره ملحق گردانیده به تقویت
 حسن اعمال او در رعایا همگی قومی حال و سایر حال فارغ البالی است **موقع** در
 بسبب که این جنبانیت جانی یا خجایت مالی امر و الا با استتصال فلان والی و
 استیفار اموال او بر وجه استوفی در کمال کج کاوی است **موقع** در
 یافته **موقع** بموجب عقل و شرع بر سلاطین ذوی الاقدار حکم و حجاب ضابط
 منکر و اشاعت معروف و واجب است که همگی به مقتضای صلاح عام و نظام
 تام هم معروف داشته اموال خاصه خود و عامه مردم را از قساد عام بسوی صلاح آن
 انصراف نماید انتهی در صورتیکه بقار اموال در دست اصحاب نفوس سیره موجب

اعمال

حالی

عالم

انفس و خلائق نامی نظام افاق کرده در برابر نقیصت ^{خسرویت} و از باب خوب دفع ضرر ^{تمیقین با}
مظنون که ضرورت که ان بادی شرور را تصرف در آنچه میساید نسبت بار و اندک ^{کمان کرده}
سرمایه فساد و اوراد و صرف صلاح عامه خاصه مخوره او بان ^{حفظ} پاس ناموس ^{جان نواز} نفوس و
آبان سه نوع و همگی رابثا استکی تمام با صلاح نظام حکما ^{باز} **نوع دوم** در راه راه ^{جمع بود}
جزم بعد و تفلان که همگی از باب خلاص نگاه در باب دولت خواهی او برسی ^{سود}
میدند بعد و پیوسته **نوع سوم** دشمنی خدای مخالف ^{تسبیح} کفار و کور او او شکار است چون
عدوت صانع مسلم عداوت مصنوعات است در ضرورت لازم است که
مخلوقات آن حضرت را نیز دشمن باشد و دشمنی خلق خدای بطریق اولی دشمنی ^{بیشتر}
که ماقط و حارس ایشانست لازم دارد **نوع اول** در خون ^{باز} آلودگی
از نگاه برای تحقیق حقیقت نظم و ادخواهان ^{فرا} بخوابی بلا در قسه بود بر موجب ^{شهادت}
بتحقیق پیوسته که بعلمت قات دیانت و کثرت اخذ شوت اغراض از ملت ^{چشم پوشی}
نموده و سبب خفای ستم های کوناگون ^{بغیر} انگونه پیدا ظلمه سازگی بر مظلومان ^{بزرگ} داشته
نوع دوم آنست در بین بایست در راه نیاز طرف ناگفته سخن سر او است در آخرت
من جانب اله بغایت سخن عقوبت پیشمار و خلوت **نوع سوم** در آنچه موجب ^{بغیر} بود و آنکه
نسبت نکرده سری ^{باز} و ابایی حضرت رسالت بیدن انسان **نوع اول**

بسم الله الرحمن الرحيم

بجهت بیرون رفتن او از متن جا به رضای ما و جایی که زیدین او را پیروی می
 آتی و تفریق این تفریق است که چون اوقات معایط طبع خود که مولات این مخالفت
 حکم در لازم دارد و از راه متابعت بمقتضای رضای ما دوری گزیده و همیشه
 عقل صلاح اندیش مصلحت خود را در فرود گذاشت پیروی و پست در این امر
 ما دیده پیاست که گزند نسبت انیکونه فرزند را ساول او میوه ضرر و مومم هبلکه در
 بل در وجه سمیت شست و پوستن با مبال او از خویش پیوند در مرقع قطع پیوند
 خویش **مرفوع در** آنچه راه تشخیص فرموده اند که فلان شخص مومم بجای جوی بوده است
 توحید قیسیم خود خواهد بود **تفریق از این** و که هر آنچه مسموع او میرسد بدان ایمان می آرد
 و تبیین این ابهام است که انیکو فرودی با دهن که بدفع شبهات استماع و
 جدال توانا باشد و هر آنچه از دروغ و راست جایز و ناروا مسموع او کرد و بدو
 رد و ایراد توقف و تردید از او انداد بودنی محدود و درونی تحقیق و تمیز نیک و بد
 ان بدان کرد و به اشیاء از عاشرت محاشیر محال گویند لاجل جوگشته از سعادت
 توحید شقاوت انگاران گراید بکن و در باشد که از طریق اعتقاد بیدار وجود و ایجاد
 و منتهای منصیه و معاد خود وجود نموده خویشین را از سعادت دارین بی بهره
مرفوع در او و آنچه همان در بار از موجب صد و را مر و الا در باره و در بودن فلان

16

مجلس

حضور بارگاه اهل ارتداد یکی درگاه و خواه میماند **توقیع** بسبب آنکه از روی خیانت
 رای درستی بجانب حق حاصل شده است و تقریر بسط المیعنی است که آن زبانکاره نه
 پیوسته در مقام است شماره ارتش صراط استقیم رای صایکنا که گرفته
 بمواره از بنجار استوار رویت صادق بکسورفته و پیروی راه راست درستی
 یعنی سیماران مؤمن را از دست داده در راه زنی خیره دارین اصل استخاره
 مدار بر سلوک سبیل قاطعان طریق نبوده **توقیع** وجه امر عالی مکنیدن ابواب منزل
 فلان دلی صادر شده **توقیع** بسبب حسن نمودن او رسول بار درگاه خود است
 یعنی چون ان مخلوق السعادت فرستاده درگاه خسروی را چندین گاه در دروازه
 خانه خود موقوف و محبوس داشته بود بلکه از امید بار وصول در راه دخول محروم
 و مایوس گشته در مصیبت از روی وجوب مکافات تمیل ما و پاش
 بسارت آن بی بصارت سفیه بدین پایتنبه ضرورت **توقیع** در بار زبان
 حقیقت بیان رفته که فلان بسیار کوی زود باشد که باغخیز زبان که لازمه گفته
 است او را در ورطه بی پایان افکند **توقیع** بسبب گردانیدن او زبان خود را با
 خود است و تقریر این توقیع است که آن موجود که از سمت شماست **توقیع**
 بهمانا محروم است و بفرط سفاقت و بلاهت سوم سوخته که شش است **توقیع**

استخبار

ستاره
این درستی

سنگین

بیمت جاویدین منی نسبت و صرف و قلب قلبین مستوجب گزندش اوصافی نفس
خواهش منت منقلب و پست است که با گشت صاحب اختیار است ای تمام محاورت
از تمام ممالک نشاند و از حکام آن حضرت امیر المؤمنین است علیه السلام انسان
که عظمی و کرامت آنجا کار

بیش

17

من در ای قلبه و قلب اجاهل من در ای لسانه یعنی زبان و اما بر نسوی دل او
واقع است و اما دل بر نسوی زبان او واقع است که زبان با قلوب سخن بر دل
عرض کند خصیت بگام نیاید بجز کت جرات نماید و دل او این خلاف است
بمیشورت خود چه از نیک و بد گفتن را نشاید بر زبان خواند آن آید اصلاح وقت از

میان بود و کار زبان گران درین باب اما را با صدق اخبار عصمت کردار

و گفتار واقع است بد معصوم که هر باید از زبان بسیار جوارح و اعضا خطاب نماید

که کیف حال کم بخیر است ام لا چونید و چگونه آید احوال تمام موجب خیر است به عملی کنایه

کوین که حال ما قرین خیریت و عافیت است که بگذاری موافق انجمنی خیریت است

که لسانک کلب عقوان اطلقه فتبلک یعنی زبان تو سگ است درنده الر

اور از بانگی که گراگند و همانا حکایم خافانی سروانی همین معنی را عهده نموده **ربانی**

یعنی است زبان کشیده و در کار زین تیغ کشیده هر گمبار خاصه که زبان

گزندت و جبین و بان از آن فکند است **مرفق** سبب انکار شهر بار انجمنی معروف

عجیب

قلک

ماده معدن معادن نصیبت که هرگاه قسمت از این باعث فیروزی مروی
باشد نه برسد پادشاهان را و ماوه اعطای عطایا نستی زیاده بر سر عیال و بر ایاخان
توقیع کبری باعث این انکار است که مبادا بروقت او و پیش مقبضای
منش انسانی اجزای ماده احسان یاده و حق بکنان بسبب آن عدم مشکند از این
بر خاطر ماکرانی کند **توقیع کبری** و آنچه موجب آن مر و مقبل اقبل از آنکه نفس خود تحصیل
عنا نماید یا آنکه عنایت شهر را بواب غنا بروی روزگار او کشاید و بکند
اغنیای سنجیده اند **توقیع کبری** بواسطه آنکه او را بیدیه پادشاهی می پندش از آنکه پادشاه
شوم استی تقریر این توقیع است که آن سنجیده مردار او هم بر روزگار قبادید پاد
چندین شهر او کان از روی کمال کارا کاسی در مابطن استحقاق پادشاهی می پند
این برومانی این مرد صایب بی صاحب را که بدین پایه کرانی قدر و مقدار
بلال التمران از آن است در مرتبه اعتبار اغنیای معبره نیز منتشر استحقاق اسم فلا
از جمله اعیان نامداران شهر و دیار و اعدا و اعدای شهر با نصیبت **توقیع کبری**
ان ستمی در بیروست از ناقصی عمزاد بیونا و مدت دولت جاویدی پاد
خسروان آل ساسان از همگی آخرت ساسان استفسار نماید **توقیع کبری**
نمره و ذکر خرد کشکان از آبار و الاثان خسرو و غیر ایشان بطریق کمال استحضرت

بانیما
که

توضیح کبری

مقتد و ما زین امر خیر اتنا است که تا بقای عمر و ذکار سراسر با میماند
بل تکلیف این کان از اولاد و اخفا و سایر اعتقادات کان جنای حل و اعلیٰ میباشد
بمانند تائید انتمی شرف اقدای بار با ابایی خود و ذکر خیر که است مکان است که
نفوس ناطقه انسانی را بجانین نشاء و در عالم بزرخ خواهد و صورت تعلیم با بدن مثالی
خواه بدون تعاقب میان روح و راحت عظیم ولت و سر و سر بر سر ذکر خیر و حسن
انبار نوع انسانی در ماده ایشان است مید چنانچه اصحاب نفوس قدسی خواص
اکمل افراد نوع انسی حتی اعاظم انبیاء و اکابر اولیا را بعارض خلعت ابدان و دست
بعالم قدس حصول انس تمام بدن میباشد چنانکه حضرت خلیل الرحمن صلوات
علیه و خلال فصول و عا خود است دعای تمغنی نموده چنانچه در فرقان حکیم بر
ناطق است از آنجا که از زبان آن حضرت میفرماید که واجبل لی لسان صدق
فی الاخرین و تفسیر این بدین وجه است که بگردان برای من زبان اخرین زبانیا
را بجز من کتبار است و حق من بحسن صیت و ذکر خیر و جمیل سا و آوازه نکود
که اثر آن تا روز تخریب باقی مانده اند هیچ امتی از اتم نیستند که آنحضرت دوست دارند
و بر و ثنا سخاوند و بیگویی یاد نه نماخ و همچنین یکی از ایهل بیت عظام علیهم السلام
مبلغی معین و حق یکی از اهل تدین وصیت فرموده بودند که هر ساله بوسه مخ

18

وصول

بنا دار

در یکی موافقت با و ایند محمد پندیده و سیر حمیده و حضرت ابراهیم و در حق
 حضرت عاقرم کند و بگوید که کان علیه الرحمته که او که اوقال کیت و دست
 که من الحصال نده و ملک همانا از جمله تاج و ثمرات این امر او یاد دفع درجا
 محسن و خطایات زمین است چنانچه در اخبار مخبر صادق وارد است
 که شهادت چهل مومن سنیگویی در حق تباها کاران موجب امرزش ایشان
 میگرد و **مرفوع** موجب حکم خرم باشد او بر سقوط و وقوع فلان مباح است
 و مواقع هلاک و بوار و انتهای عاقبت کار او بنحو انار چه باشد **توقع کسی**
 این حالت حقیقت حال و مال اهل ریا و نعمت است انتهای تفصیل این احوال که
 علت این حکم قطع است که این عاقبت بسبب قلت مسانت ارضی است
 و کثرت الطوایف یا طین برضبت طوبی بدترین حالتی که باعث خلاق
 دنیا و آخری در القابل علت است و ضلالت هر دو در است یعنی نریا
 ندمت و نعمت مبتدا و گرفتار است و در ندمت این بگویند صفت که اقمج اشغ
 سرا سرش و در نام است این سیاق خاص خاصه این ضعیف قوی
 مسکن است اگر چه ریا و باور تا که اثر امور و اضرایشان در صورت مشرب
 است ولیکن در حقیقت اثر این شهر همان کمیت چه با وجود اینکه این اصل با

بی الله تعالی علیه السلام

اوضح اوضح
 ۱۲۲

نکت
 نکت

بقصان

۱۹

فیضان احسان بودست این قاطع نسل عین اعیان خود و زیاد ظاهر بری ^{جاست}
 و در باطن شرک خفی عیاد ابالیه و لیاذ الینه و منها **مرفوع** و از سبب است و چهار
 مجلسیان حضور خسروی بخسارت صوری معنوی که عبارت از عیب و عیب است
 فلان سوال میرود انتہی تقریر این معروضی است که بکلام ما ^{است} نظر حضرت
 شهباز چنین از نزد کان قبایع در کاه در باطن از ارباب اعتبار و بار انوار
 مکتوبش و ز پوشش عبوس و اندازین غریب آنکه تکمیل بیان در صد و این دور
 کار فرموده اند **توضیح** که بواسطت انحراف و از جاده استقامت انصراف ^{بواسطه آنکه}
 از خطایزوی و انتہی توضیح این توفیق مبهم است که چون بطور پیوسته که این
 امین از سلوک شایسته است و این انحراف حسته لاجرم موجب این ^{جمله}
 عنطریقہ نیز توجیح جانب انصراف نظر عنایت و العطف عثمان رعایت از
 جهت حمایت او تجویز فرودیم و از راه وجود مجازات مثل پاداش حیانت او بر ک
 نگذاشت ابرو و فرو گذاشت اعراض ممکنان بر بعضی تکلیف ض او
 مسأله و مسأله فرمودیم **مرفوع** و از سبب تقدیم فلان بالکینگی او بر بر جمیع ارباب
 سوال نمایان بجهت آنکه شیوه ستوده ملک دوستی اشرف و تقدیم ایشان است
 انتہی تقریر این مرفوع برین جهت که مقرران در کاه در باب اقدام شهباز

تقدیم فلان ناشایسته با وجود مباحثی و حصول مانع از فرود مایه کوبه و کم با کوبی نهاد
 فقان اصالت و قلت حالت بر مثلن بر چه حکمی عظیم المحل عدم المثل با کمال اجلا
 و فضل که جای غایت توقف و مانع است نهایت تجر و تحسروان و امان
 معانی نظرم با حظه مقتضای شایسته که بر روی که بر داعیه الکرام اهل کرامت
 است اسباب تعجبان و زیادۀ زیادۀ نیکو در **توقیع** است که سبب تعجب است
 ترین دوام است انتہی ترین و تتمیم این توقیع همانا بدین سیاق توان نمود که این بنا
 و نماید رباب عونت و اعجاب النفع سایر اوقات و تعجب این کرده
 پزوه درین ماده بغایت عجیب و غریب است چه تمنعی پسندیده
 دوائی در خود پسند است اگر بالفرض محال جای تعجب و مندان باشد بر این
 استعجاب از خود پسندی و اعجاب اهل حکمت و ارباب ادب خویشین
 صد چندان خواهد بود **مرفوع در** موجب منع و ابعاد فلان **محتشم** از قمر در کاه
 بعد از عزل خدمت ریاست خدمت و نیاست جسم با وجود ابناء و استناد
 بر قهای کمال و ثوق اعتماد چیست **توقیع** است که سبب تعجب است
 است از حد استی تعریف منعی برین وجه است چون بازی ناسایگی او سبب
 مواد بعضی از نام و اخلاق کند از بغض و حقد و کینه و برینه بیخود است بر این

مجموعت
بهره بردار

باب
بارہ

توقیع

افواض شامات نزدیک و آن نیکو تیره درونی خیره روان بجا از ظهور آن ارکان فرما
 بغایت در جهت **موقع در** در خوا که وی از رعایا بهر گاه والا آمده ایو استیجابت از فلان
 و همان گشوده اند که بفرموده قباد حضرت هری که بر ارضی ایشان میکند و نموده و با آنکه
 استیفای حق مبر بر هیچ مستوفی نموده اند بنا بر ادعای وصول کثرت حضرت
 ارضی مذکور بدان راضی نیستند **موقع کسی** سلاطین عبدالکبیر از احسان این
 مواید قوای عام و منافع کلی نظام سببت خاص و آفت جزئی دست بانوانند
 چنانچه مقصدی حکمت کامله حضرت افریدگار کتی جلستانه نظر عموم منافع و
 مصالح عالم و عالمیان منفعتهای سمیهها در نهاد امانت و رعیت گریه فی الجمله
 نه رسمی تابع وجود فایض الحودان افتاده **موقع در** سید دلیل فرموده اند که هر گاه
 پادشاه او در پیش کس از پادشاهان در گاه و نگاهبانان خود جدا مانده بر این معنی
 و صون خدای که در هیچ حال از وجودی نگزیند محفوظ و محروس نشسته از کید اعدا در ضما
 و امان آنحضرت مضمون و مصون **موقع در** کتی بدن دلیل قطع که پادشاهان
 عادل بمنزله ارواح عالم اند و رعیت در مرتبه اجساد هر که با روح از جد نزع نمایند
 شکی در موت او نباشد انتهى یعنی تا دم که حضرت افریدگار کتی جلستانه حکمت
 کامله انتظام سلسله نظام عالم جهان و جهانیان خواهد بر این وجود جهانیان بلکه

20

موجودی

مامون

وسیله حفظ آن نظام و مایه آرام گیتی باشد بطریق اولی محفوظ دارد **مرفع** در استخوان
 امری با خراج لبان از قفار فلان چیست **توقیع کثیر** باعث است که از زبان با
 نقل نموده آنچه با آن را گفته ایم از آن سخنان که در آن ضرر عالم و فساد است
 انتهی توضیح این ابهام است که آن نیز که سی سخنان دروغ میفرود بر بابسته که از
 خبر ابواب ایصال فساد کلی بصلاح نظام کل کشاید و از رسیدن آنها مایه
 فتنه انگیزان خرافات و ضرایب عام بخواس و عوام گیتی **مرفع** در راه راه موالی
 بگو ماه ساختن دست تصرف فلان و الی از تصدی اعمال ملکی و مالی سرکار
 سمیت اعتداریافت **توقیع کثیر** بسبب استماع او از نهاد امیر لنگه فرزند است او را
 از نهاد امر بر لنگه فرود پایوست ممنوع و هشتم انتهی یعنی بنابر وجود یک فای انواع
 جنایات که در آن باستمال آن چون از اشغال مضمون مثال زبردست **مرفع**
 زده لاجرم مایه بدین جریمه عظیمه امری با قداور بر زیر دستمان خوش از جریان بازدا
 ناکه چون شدت حدت و ضعف و همن پس از قدرت مراتب عمل بعد از انار
 بهو خیب آن از فرمان واجب الامان بر دست خویشتن **مرفع** در امور
 با قراطلا سر نشن فلان میرتیه معنی که با عن جد و در راه ابابوا و خسر وی کمانبا
 زبان زد خواص و عوام است چه باشد **توقیع کثیر** خطه او با اسهل است با غضب و
 پرتو

ان
 عالم
 امریکه

مسأله در مطبوعه ما موجب ان شاه انتهي بعضی فرط معاشرت و امیشن او ما ^{مستوفی}
 و غضوبان با که بفاق نسوب بسبب م اتفاق منکون که انجا است از سوی ^{مستوفی}
 حسن ارادت دلی و کورت مشرف صفای مودت باطنی بر نحو استه باشد اما ^{مستوفی}
 دلالت ظاهری در سهل انکاری و مست گیری غایب شکنجی و غضبناکی ما دارد
مفوعه در آنچه وجه تجویز در امر مطاع با بیعاج انواع شرور و ایصال قسام نکاد با ^{مستوفی}
 فلان فرموده اند **مفوعه** سبب آنکه خیر جاری در او را از سایر اخیار و امر را بر داشته ^{مستوفی}
مفوعه در آنچه فرموده اند که فلان منحوس از روح حق حل و علی به تحقیق ما ^{مستوفی}
مفوعه ان تفاوت کثیرن با با اختیار خویش انرا سنگدلی و قساوت نسبت بسایر ^{مستوفی}
 بر رفت در وقت ایستار موده و اینگونه ناسعادت مندی بی تاثیر شک و شبهه از ^{مستوفی}
 تحت تاثیر عام ان حضرت بی بهره باشد **مفوعه** در آنچه فرموده اند که سبیل ^{مستوفی}
 متولیان امور عامه و او این خاصه تصدیان دیوان مظالم است که یکان بکان در ^{مستوفی}
 مجالس احکام خود از بندگان جدا نشیند و در نواهی شرمین خویشین راه هجوم مردم ستمنا ^{مستوفی}
 مظلوم نمائند **مفوعه** حقیقت این امر تحقیقی است که از وحام در امثال بمقیام ^{مستوفی}
 موجب قطع طریق تشخیص و تحقیق اصول امور و مانع تعویض افعال و کتبه اعمال ^{مستوفی}
 باعث غل و غش قلوب احوال است **مفوعه** در آنچه دلیل در معرض بیان ^{مستوفی}

21

حقایق

بابت

مخط

بابت

حقایق تبیان آورده اند که میل خردمندان است که هیچ وجه دام فریب خود را در راه افرا
 آسباه خود نگذارند **توقیع کسب سبب** آنکه بر وجهی خوب مکافات قبل از سخت خود
 در آن دام تفتی **مرفوع** در این باب از ابواب اول و خسروی سوال مینمایند که خسرو
 آن است که بینکام تفریق **صلوات** مردم بر فلان تفریق کلام مینمایند ستمی بین این
 آنکه به گاه ابواب **عطا** یا این در گاه که پیوسته بر روی سبکی رعایا بر پایه **بسته** است
 ایصال مسومات مستمره و مشابرات جاریه اجازت چشم و اجناس و تبارکی کشاید باید
 بهره فلان جزیه بواعی میدادند چیری دیگر **بناشته توقیع کسب** بواسطه آنکه او کلام را در مقام
 کردار و کار جایی داده است یعنی چون از آن ناشایسته کار در او ان کردار میداد
 که در او امری جز گفتگوی لاف و کرافت رو نبوده و سوای قول هیچاد مقام عمل اثر
 از او عمل نمی آید باید که بسنجان رضا آموذ و امور را جانفیر خرسند و سخت نمود **مرفوع**
 سبب فرموده اند که فلان قویم خدمت سزاوار نهایت مراتب است و بدست
 استهی یعنی فلان بنده دیرین که پدر بر پدر و نایبندگی بر حسین و مکرر سزای سزا
 دارد با وجود عدم ظهور عصیان چگونه بسزاومی انواع از او سزای بود حکم فرموده اند **توقیع**
کسی بجهت آنکه روح و جسمش پرورده نعمت مبراورده تربیت نامت با وجود این مرتبه
 از اندیشه سارت ماعتقت نمی در زود استهی یعنی آن خسران زوده ناسپاسی و کفران

نوعی

معنی است انواع که آن است در مقام برزت دست میت خود از حقوق احسان
 ولی نعمت حقیقی حق اسارت بجای می آید با آنکه ارواح و اجسام با او جدا
 بقوت نعمت عدل و احسان دولت که در آل ساسان است یافته از
 بداندیشی نیک خواهان اهل دولت نمی و زوز **مرفوع** و از موجب این فرموده که
 ملوک کجا با همی پاسبانی اسرار و انفس خود را اصحاب خود و حرس واجب است
 سوال نموده میشود استهی تصور بیان این معروض بنویسند که حقیقت و با
 درگاه درخواه کشف عظام خفا اسرار این فرموده شهریار دارند که بر عاصمه ملوک
 پادشاهان حجازم لازم است که لغو اسرار بکنند خویشین را مانند نفوس نفسیه خود
 خاندان طبایع خمیسه یعنی ارباب حرس و اصحاب آب و شره با احتیاط
 تمام نگاه دارند **توقع کرمی** اسرار است که جواب اسرار عظیم ملوک که سران
 باعث حفظ ابدان و نفوس و اعراض ناموس حکمی اهل آفاق است از راهی
 پنهانی سایر اصحاب انفس کرمیه با حفا و اسرار اولی و نسبت با بسبب است
 طبایع ان دانی بزجارف نیه و نیای فانی فروخته کرد **درفوع** کچ و دلیل فرمود
 که و احیست که مباد عاخر و کانی در مرتبه موجبات تساوی و کافو عمل نیاند
 استهی تقریر این اجمال بلکه سبیل و الیان و لایات است که مقتضای

عقلت

22

زخرف با لغز زور و آیش
 هر چه ملع با نند

درد

ای کار زور در تیسو
 هر امر محتاج دیگر
 باشد

عاقل اندر در کار
 محتاج دیگر مانند

کاروانی و معامله مهمی عمل نموده سخت بر آن یک کارکنان ^{مظدر} اعلان
در کند و میان یکی تکفلان اشغال کافی عا جزو کار کرد و بکار بقدر تفاوت
افتد از حرج و تفضیل نهاده قطعاً تسویه بکار نه بر **توقیع** ^{کلی} ازین راه که ناقصا
بجگم این تسویه چنان فضل بخود برده خویشین را قدری مقدار می نهند و کاملان
ازان رنگد خود داری کرده سن بکار باورند و بصورت ^{خود را باز داشتند} از تمنعی در هر دو صورت
بسی خلل در بنا پیشرفت ^{خود را باز داشتند} امر افتاده آبروی کار را بریزد و رونق از کارخانه روکار
بر خیزد **مرفوع** ^{از کار} در از موجب این امر سوال می رود که فرموده اند که از لوازم خرم ملک است
که چون کار باستانیشان اعمال فرمایند باید که باویگری که مستحب است ^{لا این} است
انکار باشد و خاطر داشته باشد ^{چهار} استنبی یعنی بچه وجه از روی خرم فرموده اند که
سلاطین و زمین از راه خرم واجب عقلمت است هرگاه تولیت عملی و مالی بکار
تفویض فرمایند برای استظهار پیشرفت انکار دیگری را از اهل کفایت ^{در}
که باصالت ^{مفسر} اصابت رای در وقت است ^{شهر} است ^{بشهر} است ^{بشهر} است
استعداد و استحقاق متکفل آن شغل تواند شد پیشتر ^{بشهر} نظر باید کرد و استبا
توقیع ^{کلی} چه خدای نخواسته اگر حادثه رود و کسی نظیر او نباشد لامحال کار فرمادان حالت
محتاج کرد در رفع وضعیت ^{بشهر} و یا شریف ^{بشهر} خیمسی در آن صورت این مانده که باختیار عفا
^{بشهر}

دست و پا در نظر از بابی بجای آن کفارد و تهنی تفصیل این مجال ^{نسبت} مقضی
 مقتضای قه مقدور و قضای محضی او امری ناگزیر و نماید و نظیر او عمل در حق
 بتکفل آن شغل خیر را که تاخیر بر نیاورد یا چاره بجای آن کار گذارند تا سبب
 بپاسندی نیازمند کرد که سبب کثرت آنجا بود که نقص و زایل خالی نباشد انواع
 و متن و خلل در بنا عمل راه باید **رفع و از کله** این حرکت ناشی است فلان سال از کله کار
 و معتمدان دیرینه را استنباط نمود دولت خواهی شهر باره خواهش روزگار و ^{تغییر}
 دیگری از اولیای عهد دولت خسروی فرموده اند **توقیع** ^{و بجهت} **کلی** زینکه در باب انعقاد
 امر بیعت و بیعت دولت و استحکام عقیدت کمال مراتب استعمال داشت است
 یعنی آن است عهد فرط سخت روی همواره در باره مناسبت جمل بیان و بیعت
 و استحکام عقده بیعت اوساعی و داعی بوده استعمال این را می در نظر عا
 بین با بسبب وجوب استعمال زمین میداد یعنی اگر چه بصورت بر نیک است
 دولت تا و خیر خواهی این دولتخانه پر ولالت دارد یک جه از بد سگالی با خالی
 سبب صد و این فرموده چه بود که ظهور مراتب صفای عقیدت اولیای دولت در
 مرتبه باید که با طهارت این نیازمند کرد و **توقیع** ^{از کله} **کلی** که این شجره نابت الاصل نابت
 الفروع است که بر کاه در مقام تبارک ان برخلاف عادت معهود است بین و

مقضی

23

نیز

غنی بلکه در عوی نیز سفنی باشند باین صورت بصورتی که
 از عطایا از وساطت تعریف معرفان و وسیله شفاعت شفیعان بی نیاز
 خواهند بود **موضوع** در معرض بیان حقایق فرموده اند که دعا و حق ملک و دل اگر چه
 بطایفه خاص ایشان باشد در حقیقت شامل عموم و برایان نیز هست **توقیع کبری**
 ازین رو که ما مانند ارواحیم و عیبت مانند اعضا و اجساد آن انتهی تبیین و تمیز این
 توقیع مبهم است که چون زمره ملک و ادراک و نفس است اجساد عالم را بنسبت ارواح
 اند و حکمی رعایا در مرتبه اجزاء و اعضا ان اجساد و مقدر است قیام اجسام بقیام
 قوام ارواح منوط است لاجرم دعای کل بعینه دعای خبر خواهد بود **موضوع** نسبت آفرین
 کدام مرتبه زیاده سری امر و الادب آره قلان از اعیان دولت صد و یافته که پایه قدر
 مقدار او را آنچه هست فرود تر از دست قدرت او راحتی المقدور گناه و از **توقیع**
 آری پناه اراده عروج زیاده او بر مدارج علیار و وصول مراتب و الا که حصول ان داعیه
 بالادست نه در خور پایه است اوست و ازین بالاتر که این پایه ترقی تبوسل انهار
 تسلسل درجات قدر و مقدار دولت و ادعای تقابل مراتب قدر او لیاریان **توقیع**
 پیشانی که دارد **موضوع** غورسان حقایق اسرار از روی استبصار استفسار دلیل اسمعیلی
 میانیکه خسرو فرموده که قوام ملک و دولت بحض و فوار اموال و کثرت جنون است

رعایا
 احسام

در

توقیع کتبی بدین دلیل که با وجود اموال و جنود بدین دانش محتاج اند چه این بود
 مویملک اند و تقریر این توقیع است که پادشاه با وجود حصول اعدا و جنود و
 241 اسوال هیچ وجه از استحصال دین دانش بر وجه کمال مستغنی نیست چنان
 امر جلیل القدر موسوم ممبرد اساس ملک و حافظ و مصلح مزاج دولت انداز و
 مفاسد و موجب عاود آن از افساد و زلزل و ^{از عوجان} بصلاح ثبات استقا
مرفوع در انبار مقتضای اطاعت ^{نزد دولت} امر مطاع شهبازی ^{که} باب صدر فرمان متضمن
 تمثیله تکیه میسر بود وزیر که ابواب ^{بر ادبی} ادب بحسب ظاهر مفتوح میار و سوال می رود که
 فرمان عالیسان ^{پیدا دادن} بچشم مضمون صدور ^{باید} **توقیع کتبی** فرمان ناقد بدین مضمون نفاذ
 یابد که میسر و وزیر را به وجه بود حال و سپید استقبال در دانستن و کار بستن
 ایستگاری است که در انبیره لباس های ملوک اند که از خصوصیات آنها قیاس
 نیک به خصایص ایشان میتوان نمود ^{باینسان} انتهی تبیین و تمیز این ابهام است که ترا
 ظاهر وزیر نمودار است که باطن با و شاه است بزیر علوات ملکی و فضایل ملکی
 که از دلائل سعادت فلکی است چنانچه حسن و قبح کردار و تقار و ستوداشتفا
 و اعتساف شیوه و روش او مانزدیک و دور برهان حسن سلوک و سوسریا
 ملوک است و هر موجب این قصه ^{باراد} مریه خرد مندان گفته اند که بر وزیر داناد
 بسندید

۱۰۰

که چنانکه توانا است بر این ناموس دین دولت و حفظ مملکت و لی نعمت ملک و ملت

ظاهر و باطن خوشیستن نماید بلبین سبب و نسا و عقوبی معانت و موخندناش

بچه و چه فرموده اند که لزوم شکر گذاری و سپاسداری بملوک بسبب دفع انواع

معاقت
غایب کردنش

آفت و دفع اقسام مکر و از موجهات مخافت از ایشان دست سبکی رعایت

و بر پایا بوجوب انسب و اقریب است از اوصالی مطلوب و اعطای مرغوب

و وجود ملوک آنچه در ظاهر و باطن بعالمیان میرسد باعتبار بقا مقدار آسانی و

محدود است آنچه از آثار افضال و احسان آسکاید و نماند پادشاهان در

بازداشت مکاره و مصائب و نکابت است آسید بجا است نوایب از

ایشان بآبان وصول میاید در حسن ذاتی و نیکوی واقعی حدی و نماند

در نفس الامر ندارد **مفوق** و بوجوب صدور که امین خیانت پر تو نظر عنایت

از فلان وزیر یا گرفته سر او را اسقاط از پایه والای وزارت و بالامر از آن

دانسته اند **توقع** است راسی است رویت بسبب تقویت تریا ده

در پاره سوره تدبیر کمال ضعف و دامن را و نبای مکتوف کابای سرکار

راه داده چنانکه از سلوک ناسنجار او مواد تو فیر و کثیری از رفاعات عمار و ضیاع

زقن برداره

و چون در مملکت
مملکت را

خط

و محصولات آن بلاد و بقاع انقطاع پذیرفته **موقع** در عامه و سبب عظمت و تصدیم
 فلان با وجود عدم باعث ترحیم و تمیز از قلم نسب و کرم گوهر توفیق **موقع کبری**
 چون شرف و تمجید بی سلطان بازل منزه نسبت به انسان است هر اینه فلان
 اشباه او از امتیاز شرف و یرینه بی نیازند استی و تمیز این مقصد است که مراد از
 افراد این نوع عالی خواص و فرامی نفاست که حقیقت شایسته فصل نوع انسا
 چه لطافت اصل شرافت نسبت فی حقیقت گوهر نرین است جوهر مریه و کرامت
 داشتن بلوک خرد و خردمند خرد پرور شایسته گان پایه سرفرازی بمقتضای
 فضایل نفسانی و حاصل ملکی و انسانی است نبودن فلانی این فلانی در بر کبر
 این محیط و ایرت مثل سایرین **عصا** میا و الا کبر عظاما یعنی خوشتر از انفس
 عصامی خود که عبارت است از نفس متصف بکمال ملکی و انسانی عزیز و کرامی سازد
 منشی توده استخوانهای فرسوده یعنی ابایی که نشسته خوشتر است مناز و این عصام نام
 حاجب نعمان نکاح است که فی نفسه کمال شرافت ذاتی و کرامت خلق داشته
 کفاراوست که نفس عصام سودت عصاما و علی الکبر والاقابا بها اناس است
 امعنی حقیقی نموده حقیقت ابرام بر حق و امر مطلق علی ابن ابی طالب علیه السلام از انجا
 که فرموده اند الشرف من شرف السالکین یعنی شرف است که سلطان او را سبب

25

فریبت
 روحی زینون که
 مالیده شود

شرافت نفسانی او شرف گرداند و ازین عالم است گفتار ما چون عبادی بودی
 عبد الملک اموی سخن الزمان من بفعلاه ارفع ومن وضعناه الصنع یعنی ما تمیم
 زبان مراد از آنکه میگویند زمان چنین با چنان کرده هر که را مالست بر سره که در آنیم فرج
 کرد و از آنکه ما فرود کردیم وضع ایشان دست پایش شود **مرفوع** در فلان بازگان
 پیشه در منزل خویش پیروی شیوه گویند به اسل لهو و طرب پیش گرفته خند
 که این امور ناپسندیده را دیده و دانسته از همسایگان نهان نماید **مرفوع**
 اگر این اعمال را در جو طریق بچانیار و جای اندازد که حکمی مردم برین سبب
 استهی یعنی اگر بر بنا بکاری از جمله جمله و زمره فخره در عدم اظهار و اجها فسق و
 با وجود این مرتبه نفاق سوق فسوق بر و تیره آن تیره سر انجام سلوک نمودی
 بر این راه معافت بلوک ابواب مواخذه ارباب حساب همه بابت مستود
مرفوع در فلان عامل با وجود عدم استلای آفت گری خود را همانا از روی حلیه
 باشنوا می شتهار داده **توقیع** که آن مسکین را در اینها در تفاوت زیاده
 نقل سامعه بر خوشتن پسندیدن بسندست و تا در وقت تنبیه با وجود کمال
 در پله اظهار بلاست **مرفوع** در فلان قاید از طعنان با
 عصیان زیاد بر کشف فاع ترک طاعت فاعیت نمیناید بلکه تنفر
 ۱۱۵۵

میدارد

او
 ۱۱۵۵

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

26

اراده نمایی و خروج از پرده بیرون سپردن **توقیع** فرمان با قداقت و سران نامزدان که
سر چشمه طغیان شور و شربت اصماریافت تا باعث سر برآی سایر پیراه روان
و ادبی تباہی گردد **مرفوع** و چون فلان نایب ذریون کاتب دیوان سرکار پیر
نگار از روی طلب بار و درگاه شهر باریا قه ازین رومها ذریون گرفته خاطر و پرا
درون میانه **توقیع** همانا مهابذریون دانامیدان که مردان برای کارها در کارانند
کارها برای مردان نظام برخی از مهمام حضور موجب نور خواندن اوست نه
امری دیگر از امور دیوان **مرفوع** و زبهرام خوشیاد و خسر و با بنکت و صید و نیولا
از درگاه والا بطواف اطراف ارجایی دارالکک جای خود برآمده انتہی ^{لغنی}
باند از شمار اندازی و بهانه تماشایی متفرجات مطلق العنان شده و بکام احتما
قرب قوع بدانیشی که لازمه تزدکی نسبت و خوشی است اجمال و اممال اواز
راه رعایت خرم و احتیاط بغایت دورست عدم ارجایی عنان اوسبب
ایمچنین در هر دو صورت ضرورت **توقیع** چون خوشی مانی صد و کوه اندیشی
تابع بفرج خویش همان روز تشره ایشان نمیشاید مادام که از بهر امر بی اندامی و نه نما
اوراز موجودات مسخرت و التذوذ خود باز دارند **مرفوع** و از عمر عامه اولیای و
از اعطای صد بده نقد و شسته که نظر جنس نور و تقیر و پانزده هزار اس کو سفند

مازن
ماه مهر

صاحب زمین نارون تا کازغی و فساد بنابر اطاعت و انقیاد گردید و بدین
خود سری از ریفه فرمان بر می تابد و برین عظیم و ضعف قوی در اساس سلطنت
عظمی راه مییابد **توقیع** آنکه بدین سرمایه قیصر خیر آن مرخصی و بندگی سرکشان آن

۲
جان

زمین سپهر نشان و استبداد آن مرد آزاده پیشینهارا داده سازد همانا تجارتش اسج آید
کفه سرازوی آرزویش راجع نماید **مرفوع** در جمیع عوام عموم سماح کف جواد ملک

ارزش
قیمت

خواص و مزایای آن استوفی راحت سایر رعایا و بر ایست مشرف بر او ایل
اسراف میدانند **توقیع** آنکه معلوم بمساکین نیست که بر آنکه مستحق راز حق خود
این مساکین خرج بجا

موجب

گذارد و او مالک آن مال است نه آن مال برای او سپهره ارضیات بقادار **مرفوع**
والی ولایت ارضه درخواست موجب کثرت سائیس ملک باره ملک پائتا

و باعث ترحم خسروان عهد ماضی بر سلاطین عصر باقی مینماید **توقیع** و الی بدین
که هر آنکه بجای ماضی وفا نموده و در بزرگ داشت طرف بزرگان گذشت فرموده

نماید لامحالہ در نگار داشت حرمت و حفاظ باقی و ادای حقوق و نعمت ایشان بود
و توفیق نماید و او را نیز جایی چشم داشت رعایت جانسپ از **توقیع** آنکه

بعد از خود نباشد **مرفوع** و اسکی اهل شهر و دیار **توقیع** آنکه هر کس که در شهر
بدست می دین و دولت تنسوب اند و بدلت اکتبت عالم بالا سنگوب ناسند

۱۹۹۹

تیکه

و در خود قطع مواد اول التماس طرد و ایجاد ایشان از بلاد ایران شمر میارند **موضوع**
این طایفه دیگر کاوه است که درین درگاه در عهد و عهد و پیام تفقد دولت خسروان
بوده و در ظل حمایت رعایت مایه اسوده و انبها مستحسان امثال این ارای قبیح
که در حقیقت قبیح آرایه از ان غافل اند که انیکونه صلاح محض فساد ملک و عین
رعیت دشمن بلوک است **موضوع** و غفلان سپه سالار از سلوک شاه اطاعت شهریار
با خراف عصیان و اعتساف طغیان مایل شده **موضوع** امثال از ان تفاوت است
که نصاب نقص اطاعتش بکمال سیه و مواد سعادت آسمانی بانقطاع پوسته
موضوع شکون که بران منجم با زشت بر خیل از او سپهبد که بر خیل سبکان نیکو عقیدت است
گشته طغیان ماده عصیان زیاده بد و مسوب میدانند **موضوع** اگر اثر می از نصحت
این خبر باشد به این سپهباش است خاصیت بد هم آردست یکی از ریزه دستان جوان
بیعت مسلول یعنی خود مقتول خواهد شد **موضوع** و بر خی از اهل بصارت ناکند

السمان

21

عین
برجا

عیب

راد

بیر

بصیرت ناقص و اذن غفلان نازم بوده و راد و ن اقیانان
سرک و در برین کلاه دو راره میاند و حال آنکه در زمان

فریب می و در ضامن می بد نشنند بلکه نا امن و بر اساس
سیاست نازم بوده سر برت و عهد فک و حق بندگی خدا

یک از خنی

چشمی که در عهد و عهد

باز بران کار

دولت پاس ناموس ملک ملت ادا میکرد و با نهار در وی صورتی و معنی از آنجا
 ما تقریب محبت ازین دست آزاد مردی در خور انواع استظهار و اعتقاد و
 کمال اعتبار و اعتماد باشد **موضوع** چنانکه از بنده کمال قدیم خدمت کرده خود استیفا
 سبکی حق خدمت دیرینه کرده با وجود آنکه شهریار در ادای حقوق خدمات همه خدمت
 عانه ملوک خاصه بای عظام تقدیم نموده اند **توضیح** چون مهربانی اعتماد بر عباد خدمت
 سابق نهاد با وجود تقصیر خدمت در زمان لاحق حق بندگی ناکرده نیز از ما میخواست
 هر اینه برای تشبیه و وسایر مقصران مرسوم اورا بدیکر پرستان که در هیچ حالی حاجتی
 در پرستاری خالی نمیکند از نامزد فرمودیم **موضوع** و سبب دلیل بر سبیل مکرر استیفا
 که وفای ملوک بچیز دشمنیست نیمه طرفست بر دشمن **توضیح** آنچه غیر که ضد وفا
 موجب عدم وثوق اولیای دولت ممالک میشود و جدا جدا و محاربت سبب
 از مصالحه و و چندان میکرد و یک تن کوشنده با امیدواری مشتت از جمع کثیر
 اناس با وجود یاس استیصال برین مقدمات وفای پادشاهان باعث تضعیف
 اعتماد و استخوانان بر دلا و دوا خواهد بود و علت اطمینان **توضیح** که
 خواهد شد و این دو صورت بضرورت غلطیست بر دوزی شدن در زمان
 نتیجه محبت **موضوع** باعث تغییر رای شهریار است و دی در صالحه است **توضیح**

مکان بنات اساتذت محاربه و موقوفه

سیر دوزی

توضیح بر این است

در باره

در باره فلان عمل را چنانچه از خاین کردار و کفارت است کار میکرد و چیت
توقع که آن کار در هنگام تفویض اعمال همواره بقدیم مغارت باقی ماندن
 اقدام نمایند **توقع** در لکه بر زبان حقیقت بیان شهر با سیر و در که سزاوار دانایا
 است که بر امثال و اشراف خود چون بغضب پادشاه در این هیچ وجه شامت روا
 ندانند **توقع** که موجب نمی آید این امر منکر است که به هنگام وقوع در مثل این بجهت
 شامت دیگران در باره او موقع خود نباشد و بدین سبب مصیبت دو خدا
 نکند **توقع** در آنچه موجب یار الحاکم منکر آن تشریف و تقدیم خسروان در حق
 که شرف ماضی و محقق در آن منکر و ناپسندیشمارند **توقع** درین امر ملاحظه
 دور که با آنست که در باره قدیم امتیاز پدران ایشان چشمه زیاده می باشد
 بلای با بازرگ و پیش از آنکه جدالت پیشینه و اصالت درین داشته باشند **توقع**
 همواره در مجاری کلام بر زبان خسرو جاری میشود که ستم نمایی بر امیر و ارا
 تصدی اعمال و اشغال خود رواندازند **توقع** که بواسطه انظار از آن شغل
 سرک یار و برین کجای بعضی از نسخ سجای لفظ عن درین توقع که لیسای جمع الظلم
 فی نفس لفظ توقع است و بنا بر نسخه اول ظاهر امر اوان باشد که جوهر
 که به وصول این باعمال خود ابرجیانت عمال امیدواران اعمال بشماران

بیکار و
 نادرین
توقع

28

پداشته

و آنست که نسبت با سیر و قوی در باره ایشان
 منکر و از آن اعمال

ایم حصول در بران کار

در اندک وقت

که در بعضی مواقع و قریب آن است که در صورت نسجه علی همانا مغزی

مطلوبان
که نکرده

که ظلم تظنون که خوف برمان آن شغل مذکور داشته باشد و این شغل باز گردد

یعنی شامت حرمان اهل رجا بسبب احتمال اصابت خطر حسرت آن بفرود

ان شغل مبادا یکباره اصل آن شغل را بزیران برد **مرفوع** و از آنچه دلیل فرموده اند

که تکفلان اشغال ملک مال چون مخزن اموال خوشتین را از وجه خیالنا

کننده سارنگویا معده های خود را از سموم ایستاده باشند **مرفوع** که است که بقای

انحال و بقای حیات آنها بقا بقای حاجت باشد بدانان انتهی است این

اهتمام تضمین است که کار فرمایان آن اعمال که خیات در حق ایشان رود

نفس و مال آن خانیار چندان ابقا کند که بدینان محتاج باشند و چون بی نیاز

شوند به در او مرض تلف نبرد و چه مشابهت این بدان است که چنانچه مانی بماند

که زهر در معده پیدا نا نگاه اثر آن پیدا آید چنانچه عدم تاثیر سم خیات در مال

نفس خاین و بقای آن بمقدار مدت نیاز مندی باشد بدو نا نگاه که وقت

از و آید در حال اثر خود طایفه نماید **مرفوع** و از آنچه در فرموده اند که در وقت

اخبار و ابلاغ و قایع فلان ناحیه بدو غرض بود و حکمت نباشد که هر یکی

زودی محتاج بدان شود که دیگری در بارگاه امام او برده خبر او بفرستد

مرفوع

توقیف ازین راه که طریق اخبار از راه و مساحت است و توضیح معنی این
است که صاحب توقیف یعنی منبری ندو از روی سست را می و کوه تا انشی بهم
اسید به ولایت و اعمال و ایات و اعمال متعلقه بسجمل انهامی او چنان مسامحه
مسأله درین معامله بکار برده و صاحبی تقدیم خدمت ابلاغ اخبار از خیره تا خیره است
راه پیشرفت کار را بر خویش نیک تنگ ساخته چنانچه رقمه رقمه سرشته اند و شد و زانو
اخبار است سمت انقطاع پذیرفته چند لکه کارش بن انتقام کشیده که بجای او منبری
باید تا بکبر خه او بدرگاه و الا ابلاغ نماید **مرفوع** و لکه ام دلیل اکثر اوقات میفرمایند
ملوک در هر باب طرق و ابواب مختلفه میباشد و راه رعایا من جمیع الوجوه و احوال
بواسطه آنکه راه های ارایی ملوک در تدبیر برانده است **مرفوع** و فراق اسباب
و سواد رعیت و غایت رعیت غیر از اطاعت جزئی نیست انهمی و توقیف
توقیف است که طریق امور سلطنت از روی تعدد و مگر وجوه تدبیر یکی مالی و **توقیف**
تفصیل جهات سیاست رعیت و سپاسی همانا غیر تناسلی است و وسیله عملی
خود و اسان کلامی سلوک طریق اطاعت ملوک امری دیگر نیست **مرفوع** و در هر چه
از راه اندک از زبان کفان قلت و کمینگی او دانسته میشود انهمی یعنی از هر چه در عرض
سلوک در حال است مردم فرموده اند که یکی مایه گوهر و کوهی پای لظرفان از بسیاری

29

ک
ر
ت

بصرفه دوزاری زبان او پیداست **توقع کس** بواسطه آنکه بر زبان خود اظهار نموده اند که

از تبحر او در باره **درباره** ما در پرده بان ابر کرده بودیم از حجاب بار و باب حجب او انتہی یعنی آنچه ما در باب

او بحجاب کاه گفته بودیم از منع بار او در برابر کسی بصیرت و بصارت بزبان خود

در هر سخن اعلان و اظهار آن نموده **مرفوع** در نظر می رسد مصلحت فرموده اند که غفلت

عین در باب فلان نشانگی ندارد انتہی تفصیل این مجمل است که تغافل و بجا

عارفانه در حق فلان بطالت کوشش و جهالت کشش سودی ندارد و چشم بودی

نزد بصارت اسل بصیرت و در اندیش افق او به اصحاب فساد و افسوس

است او را اصلا با صلاح نمی آرد **توقع کس** بواسطه آنکه علم او بحمل مانع از

حاصل است انتہی و توضیح این ابهام است که سبب حکم بعدم اصلاح

حال غالب اجماع مفاد اطلاع اوست بر اطلاع ما بحجت جلی و تقاطق دل

مرفوع در از سبب مبارزت شهر یار با دشمن بنفس خود سوال می رود انتہی و

توجه به این مرفوع است که چون دانایان در گاه افراط مسل و اسراف و

از استقامت صراط خرم و احتیاط با عتساف سپردن و احوال است به دنیا

عاقبت بینی بغایت بعید دانسته اند و میدانند که در اندیشی حکم حسی که

که بغور است یا فرود دیده این طور امور را می پسندند و خردمندان پسندند که

بصارت

بصارت

اسباب

وید و در نسبت خلاف نمید و خرد می اند و کمر تیه عمل تجویز فرود و میشود
آواز و اظهار و لا و در کمال و در سراسر آفاق استهار پذیرد و در نفس دوست دشمن افراتصو
و صلابت و کثرت سطوت و مهابت نفس با قرار گیرد و به آئینه جمعی از بزرگان که خاطر
ایشان از نا جمعیت داشت از اندیشه پریشان گشته از احساس نیاز خوانند گرفت و
خاطر خیره خوابان که در هر دو صورت خوابان خیر مایه باشد به معنی ارکید ایان اطمینان
خواهد پذیرفت و قوا هم درین قواعد دولت بدو جهت از سر نو استقامت خواهد یا

30

مرفوع در باعث امر با خراج فلان از زمره خواص اولیای دولت چیست
کسی به اسمی نیست که نفایس جوهر سر از بهانی را بحسب اموال دنیا

فانی به نماندنی و جانی با فروخته **مرفوع در باعث** که این است امر و الا شی
صادرت که فلان محترم را در آنجهنهای شهرها کو کلو مولستان بگرداند **توقع** و یکی
محافل عوام و خواص اظهار امر و در کار آئینش معاشرت با ناماد خلوت و برت
رسم معاشرت با ناماد خاصان نموده تا که بسبب استحقاق نزدیکی و استحقاق نزدیکی
خود و اسان که اینکالی در بنای امور ملکی مالی راه یابد **مرفوع در** بر موجب بان خسرو
طالغی غلدر از که از بهل در نهایت و کفایت است بچگونه موجب از تولید عملی کارهای
که با بایک داشته اند **توقع** از آن نسبت فطرت است فکر از محاسب حسیه

کسی

معاشرت با خاصان

از کباب آن تک نفوس نفیس نیست کتساب نموده و طمع و غیره وضع که در
 در داخل ذمیه و انبی است و هیچ وجه بوجه بدن از روی عقل و شرع و انیت جایز است
مرفوع در اسباب ازاله اسباب قوت و حالت و علت قوت قدر و مقدار فلان

معقول از ویگان بساط و مرتبه یا بعد از کمال مرتبه اعتبار و اقدار چیست **توسیع** از آن می
 از پیری اسباب بکنت و وعت و ستمگاه شروت که از آن یکی طرف طافت تکلیف
 بر نسیب بتواند نامی خوشتر بر ما مباحات نموده و بدین روش نامشمار راه میرسد خواه
 پیموده **مرفوع** باعث امر عالی با سقاط فلان و الی از نسیب خود بهتر است که از عادت بیرون
 و انحطاط پایه از آن فرو نرشد چه باشد **توسیع** کثیرین سبب که با وجود عدم مباحات
 و اصلت نزل و فقدان استحقاق و استعداد ترقی پایه عالی از درجات مفاد
 و معالی که مرتبه از آن والا تر در نظر نیاید بل بالاتر از آن متصور نگردد و نظر داشت **مرفوع**

وزر اسالی را پستانان از موجب عزل مژده و نسیب خود بقصد استبصار استفسار
 میماند **توسیع** کتویت عمل موجب طغیان او شده و این پایه فیفسده و ولات
 ملو و اصالت او میکند انهی توجیه این توجیه بوجه و وجه نهی که اول استبته بنیا
 که موجب نیسان احوال گذشته او کشته موسم عصیان او است و اینجاست که کسری
 بفریب و اللت ندارد از روی یقین او را برهمد و در مود و طغیان خواهد داشت **مرفوع**

بفریب و اللت ندارد از روی یقین او را برهمد و در مود و طغیان خواهد داشت **مرفوع**

بفریب و اللت ندارد از روی یقین او را برهمد و در مود و طغیان خواهد داشت **مرفوع**

بفریب و اللت ندارد از روی یقین او را برهمد و در مود و طغیان خواهد داشت **مرفوع**

وزرا - بجهت و جود و دانند و باطن صفت موطن با آنجا چنان فلان که در بی کتبه
 بغض و کینه کشی که **توقیع** چه مشاء و مایع شود آنچه در باب از نفس با این
 در باطن خویش دارد استی تحریر این تقریر است که آنچه ان نفاق پیشه را به خوابی
 در کما سن باطن خویش نهفته ظهور آن کجوا می باشد عادل دل در وجه مشاء و معاشه
 ماست پیداست که نهاد صافی نشان بالذات اقصای بغض تیره در روان مسکن
مرفوع در آنچه راه امر و الایست ساختن مرتبه قدر و مقدار فلان محتمل است
یا قه **توقیع** در آن خود رای خمول کنسای خود را که قبل از شهرت و شاد کامی
 بهمانا دیده و دانسته فراموش کرده شیوه مردم ناسپاس و خوش ناساس
 پیش آورده **مرفوع** در سبب عمل فلان و الی این عمل چیست **توقیع** در چه
 این نیست که محال و لایب ان ناشایسته کار قبل از تولیت او آبادی با
 نداشتن و چون نفویض آن شغل بقصد اصلاح فاسد و ترویج کاسه بدن
 مقبوضه بود او بر موجب فرموده عمل ننموده صعوبت عقوبت ناراحتی
 خود اسان کرد و بنگر بجای استعمال مصالح اعمال مقصد بکار برده و در بدل مفسد
 مصالح افراط و عجز آورده لاجرم بحکم اس نایب شرارت مرارت عمل که در
 باره اعمال هزار باره از افسانه کرده و حرافت پیش است و کار او کردیم تا لکن
 سر زده

31

اعدل

اقتناص

بکسر صد

با

موجب عبرت سایر مفسدان شده از فساد و اصلاح و سدا و بار آنجا از سایر ممالک
 پناستی که این **موضوع** و آنچه سبب فلان از اعیان ممالک حسب ممالک ادا
 تلقیب بقیب پراکنده سختی نیز بیان گوی شده **موضوع** حکمی غرضهاست و از
 باطن او بیرون می تراود بدون فکر و رویت استی یعنی چون جمیع
 غرایم او می شود رویت و رحمت رای روی میدهد ازین راه سزا
 مقولات او از مقوله محالات و قبیل او با هم و اغلاط باشد فلامحاله باید گویی
 و هر زه در امی خبر بر اینکه خالی حواله نرود **موضوع** در آنچه راه فرموده اند که هنگام
 استعمال استعمال در کارهای سرکار مقهور و تصور روانی باشد استی یعنی
 هرگاه ما را شغل از استعمال ملک مال مثل دفع شرعاً او چه کسب اولیا استعمال
 رود بسبب عقلت ماله از باب تغافل واقف و تجامل عاقبت قصود و مقصد
 در بنای اعمال و امور راه نباید داد **موضوع** بواسطه آنکه در وقت بازپرداختن
 کار پردازان را بقصیر سزایش تمام استی یعنی تا آنکه در حال فراغ مال بسبب
 جرمه نظریه و تقصیر و شغل تصنیفشان در ضمن بوسج و تفریح و بیهوشان با آنکه در
 و باعث خلل در بوع امل و بلاع عمل سبکشان نشود **موضوع** بعضی از اینها
 دارا المکتب جوایز و عواید سلطانی با استعمال بنافع و نواید شریک در ممالک
 نام مخصص

قبله

تقریر
کوتاه

جوایز

انعام بخشش

بنا بر

و نیابت مولیان اعمال دیوانی بجایت حیا و بوجه میانگه **مرفوع** بود اسطرکه
اطلاع با عالم التقدیر است پس که حکمی این انعام و افضال در سراسر روزگار عمر و ارا
البنایه دیگر و زه علم و عمل او که با عالمیان میرسد برابری نماید **مرفوع** علمه رعایا و برابرا
میگردد که پادشاه خرد نمیشود از حکمی جهانیان خرد شدت و کار خود و پر بصیرت بودن در
فرمانبری با آنکه پادشاه در نهایت فراغ خاطر و راحت ^{چنین جهانگشای} است رعیت در رعایت
تعب و مشقت جان و تن و آن اساسی نظیر این استخوان و از ماشین نیست نه توجیه
و تقریر این مرفوع است که خسروان از حکمی فرمان بران خرد برستی عقیدت و عدم
در خدمت و سایر امور سلطنت با نهایت دانستگی و بصیرت و اطاعت و ابر
سلطانی قناعت نمیکند و حال آنکه کرماری رعایا یکباره بسیاری ایشان ^{تعبیر}
در پنج برداری و تحمل و برداری اضطرابی مثل رفاه حال و فراغ بال ملک است
چه قیاس حال فانی عیال بساغل قیاس مع الفارق است نزد عاقلان است
بنها **مصرع** به بین تفاوت ه از کجاست تا کجا **توضیح** عامه در کسین بسیار اند
همگی سرگشاید و پادشاهان یکانه و بیهمتا و بهر یک از عامه مفر داند بهجت خود
بهر یک با قناعت یا قناعت یا نه یکی بمهرم یکسان و سهم هر یکی از ایشان منقضی میگردد و سهم ما
با مهور است و انمی است و باقی نماند در امور ایشان با وجود و فو این با بر باقیه از آنکه

32

افغان
از مالک

نشان
هر کده

بها

س

که در آن خوف تفسیر است و بی بین این توقع علی الاجمال است که کافران
 بشمارند و با وجود این همه با هم مقصود همه یک اند و همه کار و باه شام با وجود یکسانی در آن
 جمیع قصد با و نیتها می خود را منقسم و پراکنده ساخته در تفسیر مباح صوری معنوی
 و قصد و هم هر یک از ممکنان بزودی بسر آید هر گاه همه مقصود ایشان بر آن قصد
 مکتوبه یا دستاورد اعتبار تکیه معلق قصد با که پیوسته با اتهام تمام با نظام سلطه
 کلی و انصرام مباح کل باز است بفرجام رسیدنی نیست بسر آمدنی بی چنانچه در بار
 سر انجام کار نام هیچ وقت در قایق سیاست و تدابیر با وجود افراط باقی
 نماند که انکشت گرفت و گیر بر حرف تفریط و تقصیر آن توان گذشت **مرفوع**

و چه وجه انچه در باب فلان سیاق اجزایم و خیالات بموقف عرض میرسد
 در قبول آن توقف بنیاید **توضیح** که نزد ما ب تحقیق پیوسته که پیش او صرف نقد
 عزیز در راه ما بغایت خوار است و اینگونه پرستاری که مرد کار و شایسته یک کار
 باشد بدین مایه بگردد در خورد بدین پایه منزلت سزاوارست **مرفوع** و در نحو با
 خواستش اکاسی بر بوجب عفو از لوازم عصیان و طغیان اسباب روم دارند **مرفوع**
 بدلالات اظهار توبه و انابت و ظهور آثار ندامت و استغفار صد و عیاست
 کرامت و در ضمن سجائش گناه بدنیان **مرفوع** در نوزاد **مرفوع** از کارهای

بسیار

33

درگاه و الآلهه پس عنایت حضرت باری تعالی در ضمن حصول امن و امان
 آرامش زمین زمان میامن عدل و احسان شهر بار در سینه سرحد با و رفع قنده
 منفان و کسرت دولت دشمنان و دفع جوهر نگران بجای آرنه ^{بمانا بمانا}
 میدانند که کلمه زینبیاں سلوک سبیل اطاعت ملوک ^{راشده اوله} و اگر نیکوکار لازم نموده بر لوب
 نیز صرف تمامی مسامحه خود و حراست ایشان واجب فرموده بل در باب همه
 سایر دوای خود و جمع وجود و جهات بجهت حمایت و رعایت سپاه و ست
 بر ماتب ^{خوشه} خوب افزوده اکنون باید که نامهای ایشان در وفات زینبیا
 بر موجب جزای احسان با احسان و کفایات اطهار استان بکمان و همه حسن
^{بظهور رسد} فلان عامل که در باره او امر و الابد است در باره صا و ش و
 مدتهاست که از عا کفان در گاه است در باب عرض حال سبیل نگار رفح
 حجاب او اب نموده و تشریف جوایفیه با نیخالت که الحوالش استیفا
 انواع بر حالی ^{پور اراد} زنده و استیفا لشکر لالت مطابقی مقتضای حال است
 بر سور مال ^{بوی} دارد و اوله موجب الزام در گاه و خواه بیناید ^{مزدیک} ان سابه کار به کجا
 سبیل عاصم و فود و یایا و جنود یایا همه لانا که از جو کجا ستکان او سجان آمده نرد او
 به بطوریه گفتن بر درگاه خود نموده و چون نمود از اذن حضرت محمد و مایون استیفا لاجرم
 فرار آ

دخول

بجزم این جرات و حکم و جوب جزا اعمال با مثال ان مثال عالی بر بنیوی نفاذ یافت
 که چندان در درگاه بنا و محبت ده باشد که پادشاه کرد از نا بجا خود نسبت بزرگ
 خویشین بعمل آورده از حجاب که زیر دستان او نیاید ^{بزرگواران} خیر خواهان ^{بزرگواران}
 اکامی بر این امر نهان دارند که در شب سه بزرگان شهر یار کنند سه که از فلان بر
 خویشین امین بنسیم ظاهر شده که ان کم دانت بسیار خیانت بحسب مال
 مدین و مفتون است انتهی توجیه این توقع است که هر که باطنش اردو است
 مال مملو باشد ظاهر است که بقضای این قضیه ^{دولت} حقه که دوست دشمنان در
 حقیقت دشمنان دوستان میباشد بر اینه با کاشن دشمنی دوستان خواهد ساخت
 مرزبانان فارس بنابر فرموده از تحکامه اصطلح صد تن از مردمان ^{شاهکار}
 آورده برای بندگی درگاه بعد از که امتحان اختیار نموده بدست که بد بار آمده
 حاضر اند در باب انان فرمان حبست ^{همکنار} از گاه سازند که خاطر خوا
 اصل از خدمت این درگاه محض محبت ته دلی و اخلاص و عقیدت حبلی است
 نه خدمت بدنی و پرساری ظاهری اضطراری و ^{مجبوری} و غیره و تقصیرات
 نظر بلا حفظ این معنی است انتهی توجیه این توقع است که چون بر سب
 روایت مرسومند و مواجب مستمره به پا خنده و بریز قیاس سایر حکامان
^{مشایخ}

سب

شهریار

واختیار

تا

کلمه

مستأنف ما به یکی سپاران وابسته کجول فتوح بر عمارت و لاسی قلابی و داد باطن
است نه استعمال جوارح و اعضا نیز و من باید که دید و دانسته در بن کی شروع نماید
و از خسارت آنها پرخا بوده بدون بصیرت اجتناب بدین جبارت نکند

فلان نسبت خیانت تجوید از جو ابر خانه سر کار شهر یاری به
را برستی کرد و نسبت نباید داد و بر برای ما اعتراض نباید کرد استهی و توجیه این موضع
انست که ما ام که از تکفلان اشغال جلیله سر کار خیانتی ظاهر سر نه زد که و اثبات
ان از فرط ظهور بر بین مینه و عین نیارند نباشد محض ظن و تخمین متعرض نشک
عرض اهل اعتماد و مالک و ذمه و قیله از قایق اعتراض بر برای دانش ارامی ما چون
و همیشه روان دارند موجب امر شهر یاری به نمودن فلان در اینجمنه های

برزن

شهر یاری و رنجتین ابروی اولی سر نش مرد وزن در هر کوی و بازار چیست
آن کم خرد از زیاده سر می که لازمه بد کوه است با وجود قلت سرمایه احتیاط از
حشمت و مهربانی و لباس کابر مملکت و اعیان دولت در آمده و مع ذلک
ذاک از اینها که در اینک فی بردار ج افلاک یعنی و عوامی برابری همسر
مادار و ... بچه و جوا بواب غنایت و رعایت قلبی و جانی و احسان و
شخصین فعلی و زبانی بر روی استحقاق و استعدا و فلان انسداد یافته

ان گویند اطوار محامد و محاسن حمیده مارا که پندیده دوست و دشمن است
بظرف قبول ندیده و لوازم اعظام و اجلال این دو تخاصم اقبال چنانچه حق مقام
بجای آورده بچه سبب فلان بهتر جز سبب موده و غیره که سبب محکم
و فرمانبر فلان که بر شده بعد از آنکه بر حاکم و فرمانبر او بوده سبب انالقصی
اعمال او راست ساخته و با ستمها را از زمانه اظهار نماید استی و توجیه
تقریر این توقع است که تولیت ولایات پس از پستی پایه سرمایه خود پستی
اوشده و قوت فراخ دلی بعد از کثرت تنگ دستی علت زیاده سری و پستی او
که دیده چنانکه سبب تنگی ظرف قدرت و تنگی حوصله طاقت فرط غنا خود را
که از طرف اغمار است سرمایه استغنا از ناساخته لاجرم بحرم این جرات
بر موجب خوب تمسبه غافل عقوبت او با علای سافل تجویز فرموده برسد
ان فرومایه را زبردست و نموده ایم بچه سبب در معرض بیان
حال مردم فرموده اند که فلان نیکو محضه سر او رعایت مراتب رعایت و اعلا
درجات رعایت مانده چنانچه فلان بدتر مستحق اسفل درجات سیاه و
نامهربانی ناکرده سبب آنکه هر دو در رعایت مرتبه بحت و غش اند
انتهی توضیح این ایهام بدین وجه است که نزد ما تحقیق بود که این

صرف

آئین که خواهان دولت با دو لشو اهان باست در کمال مرتبه بهبود جوی خیر نزدی است
 و آن نفاق سرست در اقصای پایه شرن لشی به سکالی چون کثرت
 مصارف و مخارج حر است باب اللان قناع و معاقل متعلقه بدان خاصه
 حصول ثغور و دست آن استیفا و استیصال اموال خزان نمود چنانکه
 بقیه این دنیا بر تجربه طلب بعضی از عساکر اصلا و فامیکند چه جای همه ازین رو
 رای شاپور بود موبدان بدان قرار یافته که این را که بعلت کثرت قلت از کم ^{تکوه}
 بغایت کثرت اجنبیه صلح بدیشان و اصل سازند و همگی را بوعده نوزده حقوق
 در سال نونوید دهند و این بصلحت بنا بر حصول ثناء و ذکر جمیل نسبت به
 صلاح دولت سهر بار و نظر بحال و مال جنود نیکو و موقع سرست از اضا از
 ناقصه رای خرد و رای موبد موبدان درین باب بغایت نیکو و
 حساب است چه مقدار صلح به چند بسیار کم باشد باعث کثرت تمهید بسیار
 و سپاس و علت قلت شکوه و کلاه نشین و مقرری عساکر به گاه و آنی و وافر بنا
 موجب شکایت است ^{سبب} عدم رضایل شج کرامت و بغضنا میکردد اکنون بن
 خواوندید موبدان بقیه خزان را بر یکی انفرق تقسیم و نفرین نمایند و ممکنا
 را باست تقای حکمی از طلب نمود در و درین وقتی از اوقات و نزدیک ^{بره نقل}

وفاترین و عده از او نمودند و دست خود سازند آنتی و باعث وفور مصارف حرام است
 حد و آن سرزمین که صعب ترین لغز و مخوف ترین ^{و با بهای} مشهور است ایران
 است کثرت احتیاج است به بسیاری ناسبلان چه امحال داخل ^{بافت} سحر طوطی
 ناسد و دختر و اصناف حیوانات سقلاب و غیر اینها است از روم و روس و بوقا
 و تار و چرخس و مردم سفین و بلغار و لوبه و بلجار و اسبل و شت و بچاق و بلاد
 چاچی و ترجان و شکا و فرسق و قبطانی و کرده ترکمان که کوهساران ایشان
 و اعستان لیسز کی معروف است و این طایفه و غیر اینها چون طوائف یا هوج
 از حد حصر و عدت و نذله اسایر محارن و ذخایر بلوک ایران با خراج آن ملک
 بیم نماند و تاراج این گروه خرج کنه بانی و صرف نکند آشتن این
 رخت گاه نیست چنانچه از مبادی روزگار کیانی و خسروان ال ساسان تا آغاز
 عهد ملک دادگرنوشیروان ^{است} قسمت هرگز از موزی صد هزار مرد کارزار تمام
 اصلاح بی کم و کاست خالی نمیشد و رعایت اهتمام بلوک ایران درین باب
 بنامه بود که نام شاهی بر سالار این سپاه نهادند و او را شخصت جلوس
 نیم تخت و پوشیدن نیم تاج دادند سی تا ماکر منعی باعث اعتدال او گردید و در
 دوشمن از و حساب دیگر بر گیرند و ازین گروه او را ملک بلاد ^{است} سر بخوانند و در

عابد
 و
 و
 و

توفای

و دانه و ناپار

قضاوت
 بدو کرده گریان
 بدو خستان لریکی

ملک لریکی
 از

خسروی نویسیه وان چون عدم توفیر خزان با نهار سید و معالیه از چار و ساری تیر بر کشته
 با عنطر کشیه نیز یک بود که ازین جهت چشم زخمی کمال سها و جمال نیک شد و کار او
 دولت از این نامی بدین من کامی کت با بر منطوق اسبل الدول نامی چون بدلت الهام
 در باب ساختن این سد هدایت یافت و بر عزم مجوس سروشی یعنی فرسته اورا
 این تعلیم نمود چنانچه از محل انقطاع جبال گران تا دریای خزر هر جا رخنه و گدازگاه
 که بود با الواح سنگ رخام تراشیده بر آوردند و صاروج انرا آباد و به لازمه مخلوط و نمود و
 الواح را به پنجه های آهنین گران سنگ بر هم دوختند و جا بجا از زیر و سرب که اخته نیز
 بکار بردند و انسان سد را با آب سائیده انرا سجا بر آوردند و منتها انرا از سمت سجریا
 از کینیل میان دریا برون افغان برومی آب سائیدند و ان سد را در مرتبه استسکام
 دادند که تو هم بخیران راه استباه ان بسد یا حوج کشاده و بین السدین بجهت تردد
 کاروان شکار و آمد و شد مردم انرا بقدر در بندی کلان فاصله کشیده در وازه
 و خوران از انهن بران نصب نمودند چنانچه هر گاه فافله از دشت ترکان و بلاد
 و سایر اقطار ^{ایران} آید یا از ایران ^{ایران} سمت توجه نماید در وازه را بگشایند و بعد
 از مرور و اقل باز بقتل نماید چنانچه اکنون نیز انرا بطریق مسلوک است و از انوقت
 باز سبای عهد پیر اسپای جبار کار بدان حد منجر شده که سواری کهنترین از

سدین ولایت

لژیان

اما لشکر صاحب ایران به کاهبانی سرحد و محافظت در بند و سد استعمال میداند
 و این سد را پارسایان در بند خزر و در بند آهنگین و ترکمان دیور و قابور و بحرین باب
 الابواب و باب اللان گویند ^{بچه اسناد در باب بهر اعدا که درین}
 اسادت فرموده اند که همه تدبیرات او در عجم و محمل شده و تمام مہام علمیش صنایع
 مہمل گردیده ^{بباریدہ کہ سراسر روزگار اترشن بہ سچا صلی میکند و ہمہ عمر}
 درستی و خیربری با مورس سری سپری میکرد ^{بزرگان حقیقت بیان از چہ}
 رفته کہ بہرہ فلان محشم از مال و جاہ خود بعینہ بہرہ اشجار و نباتات از برق خلب
 یعنی برق ابروی بلدان ^{چہ مستحقین را از مال و جاہ خود منع نمایند اتر ہی تو چہ}
 و تقریر این توفیق برین وجہ است کہ چون آن بد مال آریاب استحقاق را از منفعت
 جاہ و مال خود کہ بنصا کمال رسیدہ بنصیب حرمان رسانیدہ و اموال او کہ
 بکلم قسمت و حوالت از بی دحق محتاجان و درویشان برحق ایشان حقیقت
 استعمال در مال او دار و دان بی توفیق بکنار ابا کمال مرتب نمایند ہی از حق
 بی بہرہ مطلق ساخته لاجرم مقبضای سنت جاریہ احکام کلمین کہ ہموارہ و ہجر
 مکافات بمثل جریان نمایند ان عدم السعادت با وجود غنای خدا و اولاد او ^{بہر}
 خود محروم گشتہ ^{بچہ موجب فرمودہ اند کہ انا افعال و اطوار بہرہ از فنا}

باب فیور الی اللان

برق خلب

بمنصب

زہر زاد

کیرد

مواد ماغی و یا مید و این راه بچاره کبری طیبیان نیازمند است
 محال آباد بفساد خرابی یا زمی آرد انهمی یعنی چون ولایاتی که بولیت اتمام او تعلیم
 و خلال اینک یه مانی احتلال فساد کلی باصول صالحین وصول میاید است که
 ابعین نشانایست جز در صورت خلل عقل نه خیزد و اینکه عمل فاسد را جز طغیان باوه
 سودا می شورانگیز بر نه انگیزد از چه راه فرموده اند که فلان مالداراناکهان به
 تلفت ان اموال یکبار گرفتار خواب آید چه چهلکلی را بدون استحقاق بگیرد که نسبت بود
 انهمی و وجهه این توفیق بوجه وجهه است که چون انساب همگی آن خواسته برود
 خواست حق نبوده بلکه آن را از داخل حرام محض حاصل نموده هر انچه بر طبق سنن
 مشهوره بیاده هم بساوی رود بعینه از همان راه که آمد بود همچنان طریق باز کرد
 دو تنخواهان درخواست بیان موجب صدور امر و الایه و در نمودن فلان
 حضور در گاه دارند موجبش است که از راهی بجا نماند و فریب میل نمود
 انهمی یعنی چون بگاه استخاره از پیروی راست روان دست بنجار یعنی
 مؤمنان مستشار و ازین صراط مستقیم اسمی صایب و رویت صادق
 کناره ترقیه از باوه دلالت خیره و این ارباب استخاره بر از فی جاده خیر طریق
 قاطعان طریق رفته ازین راه راه قرب انگونه مردم با بکار در سخن حضور با ان

طریق خورد و خوردن می بغایت دورست بکلیه ادیب تمیز این شستی بی از همه است

بوجب که ام خائنت فرموده اند که فلان ظالم را از تصدیان دیوان مطالبه

همگی محافل شهر و دیار شهیر نموده بقیج ترین وجهی منکر در حضور معارف سرز نسفتی
نمانند ان با بکار بنامت اخذ شوته اجزای حدود و عقوبات را بر جمع بی برکنه

روزگار از زمره اشرا شهر و دیار که استحقاق عذاب بکمال اشکارا داشته اند و برده

کار برده علت منع و زجر و باعث نفی و سحر فلان خادم از درگاه و سبب

از منصب ریاست خادم بعد از قدم خدمت عدم ظهور و صحت با وجود سبق کمال و توفیق

و اعتماد و چیت درینو لاصفت نماند استحقاق و کینه که پوسته درین

سینه نهفته می داشت ان نامستوده اطوار بطور پیوست پیدا است که از درون

تیره روان چشم تقدیم خدمت نزدیک خسر و ان داشتن بی نهایت از راه کار

دورست دور کردن این نکوسیده محض ان از قرب انج حضور بقدرت بغایت دور

بی ضرورت

موجب منع و حجاب فلان حاجب از دخول درگاه چیت

چون حاجب جمعی را که لغای ایشان مرغوب یا بود از با درگاه محسوب داشت مانیز از

راه و جوب مجازات مثل او را از سچ کمال رغبت او داشت از نهایت اختیار و

اقدار و لذت امر و نهی قدرت کبر و در محروم و منتهج با که ناستیم

مردمی

مردمی

نرسوی آمده اوعاینمانند که درین ایام بهنگامی که بهکامیابش باران و در زمان دورانی
 گرمی است و تنگی شدت بود و کماکت منزل من مسمیت قبول مبدول فرموده
 اند و من بر طبق مقتضای وقت و حال و مقام که یکی به تنگی الیام داشتند آنچه در ایام
 بر طبق عرض نهادم و حق مقام بجا آورده اگر چه آن آرزو مردود و تنگ منزل
 و کونامی بدت شرط ضیافت مابجا آورده و رسم نزول و اقامت مابجا کرده و حق
 بر طبق دعوائی خود و حق مقام او انموده ایم اما تفصیل و احسان که میباید شود
 خسروان آل ساسانست باید که تحت بنا تحصیل وصول و تحویل حصول
 بر بنیادی ادای صح و شانهها و انگاه تمهید و مادیب اساس شکر و سپاس بر دازد
 در مقام اظهار رضامندی و خرسندی شده ابواب شکایت و مرگ عیانت
 حق عیانت مسند و سازد خرد ادین نرسوی پدر برادران رضاعی
 قباد مغروض میدارد که مرسوم من از دیوان عطاء قباد و قوه نخست منصفید
 مقر آقا و باضافه چندین کتبت تا فرجام روز کارش بر چهار هزار درم قرار کرد
 و در سال سی و نهمین جلوس فرخنده شهر لاکه با بقای کتبی مایاد مسیبت عیانت
 جانب مسویان خسرو ماضی در یکدفعه باضعاف ده تالی دوازده هزار درم قرار شد
 و متولی و همان عطا یا در هر مرتبه بتصدی تقلیل آن گشته در سال ششم
 پیش از این

باینجا بجا کرده

ولیکن مانیز افزا در دست آبادان ما
 به اضافه طول زمان ضایع فرموده
 تا این

خرد ادین نرسوی

ملک بقدر آنکه هزار باران و اگر آن کفایت پیشه ازین اندیشه باز نیاید در آنکس آنی رفقه
 حکمی که در کاست خواهد رفت در خیالت صلاح حال و مال داعی دولت مستعد
 این است که همانچه نخست قرار داد و تفصیل قیام بود برقرار ماند تا خاطر کمترین بتارا
 که از پرکن کی اندیشه پیش کم در هم است از رفقه فراموشی
 در خواه خرد و درین
 باقی بین صوابست چه نامی محبت بالفعل و از ویاد ماده رجا بالقوه منوط و مربوط
 باز ویاد نعمت است و بر مقیاس نقصان دوستی و کامیابی امید واری دانسته
 مگر فی فضل و کرامت بنا برین امر و الا بنفاد پوست که از خالص اموال سرکار خا
 از چه تصنیف تعلیل از قلیل و کثیر از ویاد داشته اند آنرا بی کسر و قصه بد و رسانند
 و بر جابری استمرسی او و هزار در هم بفرسند و او را از جانب با می واری نکو کار
 مستقبل خرسند و خوشحال داشته بهم وجه جتشنود و رضامند سازند چون
 نوع عالی انسان بر اصناف متعدده اشمال دارد و اصناف بر صنفی باختلاف
 مقتضای طبیعت ظاهر است و عدم مخالفت اقتضای طبایع مردم بر یکدیگر حاکم
 حاکم لازم و موافقت بعضی از آنان چه جای حکما را با خود مخالفت مقتضای
 نهاد و شوارخ قابل محال سیاست مثلا صنفی فرشته شربت که شش انسان
 جز الزام شیوه دین و دانش را مستعدی نباشد از شهر با خیر بجایست

آبر

ارباب بن و با این نگرند و اصحاب درایت کفایت از خسر و سواستی صرف
 ملکانه مجبض صلاح اشغال ملکی مالی و توفیر اموال سویت و خزان و بدل ممت تا کانه
 به بکثرت عمارت بلاد و زراعت ضیاعات و عمارات متوقع نباشد و ارباب
 تکفل امور و احوال الی انک که همین نظر در کارهای متظلمان و غوری معالمت
 داد و خواهان و اعانت اغاثت طلبان و اصلاح فساد و ترویج کساد و عیاد
 بلاد خواهند و کروی تربیت پر و خیر علی ملک ترو بصید و لوع تیره و تفرج و
 نمایند و جمعی تن آسان جزا فرایش موجبات راحت و آسایش و تسبیح
 اسباب آرامش و آرامش در معاشرت اهل عمارت و مخالطت اصحاب
 رود و در آخر و نه پسند و خداوندان و عا و حرب ارباب طعن و ضرب ^{از انان}
 همین استعمال سیف و سان و امیرش مرد افکنان و خلطه با بران مزدور
 بیدار خواهند و بنا بر مخالف امور مزوره و تضاد مواد مذکوره بصورت موا
 در صح صورت رو نماید چون رفاقت ملوک در سلوک طریق وفاق
 و با مقتضیات نفس ^{که از اول} افاق متعدد در اوقات مختلفه چه جایی که ان
 متعدد است لامحالته چنانکه قدرت امکان و طوق طاقت انسان باشد از موا
 به صنفی مقتضای صلاح وقت احوال عالمیان مستاننداریم
 از چه رو

ک
 جز تصدیق ملک تبرد و تصدیق
 بریزد

دفاق مصفا

ایشان

بکسر

زبان صدق بیان فقه که فوط کماله فلان سکر درین اوان بر باغایت کران
و حال انکه پیشتر ازین ولاراه سخن در درگاه والا از همه پیشتر داشت

آن اینکه از افراط سخنان بپروغ که همانا نو صدق مضافا از آنها مساویست و استقامت
و قساوت تا و اهل انجمن حضور را در تعجب وقع استماع و قبول انداخته

و قلوب

استحقاق در حق فلان نیک اختر فرموده اند که بجان زمانه و ممتاز قران بلین
عهد و قرن خود است این سعادت سرشت مرزاده چندان پاکیزه

زنی سراده

که بر افتاده که همانا نظیر او از اسرار روزگار سراده از دلایل ستودگی خصایل است
که با وجود آنکه در درگاه ما نقش همگی مراد است درست نشسته و هیچ یک از او

بخصوص پیوسته قطعاً زبان تشبوه ما است نامتوده بکلیت کلنگ شده
بچه دلیل فرموده اند که مطنه مادر باره فلان نفاق عینه با میر

بداندیشی نجاب و منیت خیر خواهی اولیای دولت پادشاهی قریب بهین پیوسته
بدین وجهه که شدت رغبت باطنی او با سماع اقوال بدسکال اناز

مخائیل حال او ظاهر و پیداست و خواهش وقوع ولیب و وصول نذرت
اولیای دولت از شمایل کردار و گفتارش نمایان موهب است

منع و زجر فلان مقرب از افروختن نایره حتم و غضب شهریار بکنار ملام طبا

طبع

از به راه

و موافق مزاج بهنگام انهارم رضا نسبت بفلان محتشم چیت تا در بخام
 نسبت از یار و یاور جدا نمائند و تقریر این توفیق الیه چون ممکنان این شیوه نام
 رامضی ما دانند بهر این راه که رود در آید به بسایه خوش آمدگویی در مقام
 رضا جوئی باشند و باین حصول موافقت مقتضای وقت و حال نامراد
 را بیهیچ نفس الامری از خود بر نجانند تا رفته رفته بطریق این سلوک نامنجان
 طریقی دوستی و ادا داریان باند او آید بل ابواب را در شمنی دوستان
 و راه بیگانگی ایشان بکشاید که رای و چون لوازم و ازونی روزگار کار خورده
 نوبت او بار بیشان رساند و سایه توجه خسران از سرشان بازگردد و ناپدید گردد
 بی یار و مددگار بماند اما آن فرصت دریافته و ما را روزگار ممکنان برآرد
 باعث سزایش نمودن و رسوا ساختن صاحب دیوان مظالم
 همگی مجامع و محافل اشرار و بیگانه و جاهل و عالم چیت بهار سبده که
 آن مدبر بفریاد سی مظلمان اصلا اقبال نمی نماید بلکه او خواهان را خواه
 نا خواه بر درگاه خود نگاهداشته نرزد خوشترین راه نمیدهد و سبب بیداد
 خود انتشار اخبار نامی در سایر افاق و اقطار و امیدارد بچه
 علت فرموده اند که میباید که هیچ یک از اولیای دولت بهنگام از جامع خدای

اگر چه دشوار باشد اظهار بلاغت نماید انتهی یعنی سبیل فرمان بران بلوک در سلوک
 فرمانبری است که در او باطن خویشتن چه جای ظواهر شجرت و نفرت را از او بیند
 و در خصوص خدمات مرجوعه هر چند دشوار رود و از کار باشد هیچ وجه باز نماند
 و توانی و انانیت عجز و ناتوانی از صفات پستانی خویشتن ظاهر نمانند
 بواسطه آنکه مباد او ایهای مباد وقت عطا یا بسبب تضییع و تصرف ایشان
 از قبول آن خدمت کمتر یافت و رحمت اقبال نماید انتهی و تقریر بمعنی آنکه
 نهی ازین امر منتهی است که چون نوبت اعطای عطا یا و تفویض و تضعیف
 مناصب و مراتب بدیشان رسد نظر بملاحظه و مرضی ندک و خلل و من و فتنه
 اساس مطالب ایشان در خاطر راه خطور نیاید ^{قبول نکرده کار} موجب نهی رعایا از

نماید

بدافع خیراج در وقت وجوب خراج آن چیست انتهی یعنی از راه حذر و مفسده
 یا از وجه نظر بصلحت رعیت فرموده اند که سبیل که از اندکان اموال رعیتی از
 ارتفاعات و سایر جهات است که چون وقت خراج خراج در آید فی الحال
 ادای تمام آن دین را که در حقیقت فرض نیست واجب فوری و القضا
 دانسته بطریق تعویق دفع الوقت در آن رواندارند ^{وقت} باعث منع
 ازین امر ممنوع است که اگر مطالبه ادای آن در یک دفعه مواجّه شوند در اسخا

اول

احوال ایشان نمودار برینگی در خان باشد در برکت میزان موسم خزان استیفا و تقریر
 توقع است که صلاح حال و مال بکمان در ایصال سبکی این مال انحصار داد
 چه در صورتی که آن مجموع آنچه او اسی ان بعلت ما افضه بنا خیر افتاد باشد بیکه
 تکمیل نماید لامحال سبکی در یک حالت مسلوب ال موال و مسلوب ال حوال گرفته و
 کثرت فقر و قلت غنا علت رنج و محال باعث هلاک تمامی ایشان شود از
 کلمات موجزه بلیغه احمد بن حسن میمندی در زیر ال سبکی است که در جواب ^{اخصار} عرض
 رعایا درین باب فرموده الخراج الخراج دو او ده اداره یعنی خراج از عالم قروح و
 دنیاهاست که علاج آن منحصراً در اخراج مواد فاسد و او است ^{سبب} صدور
 امر عالی بغزل فلان والی چیست ^{ان} نیست رای خویشین را
 بسراستجام کار رای سهل که با تمام خردان و اعتنا با قاص خردان است
 درست آید مشغول میارود و اعمال و اشغال عظیمه را که پرداخت آن خبر بگوش
 عظامی اهل عمل بر بنیای معطل و ناقص میگذارد باعث حکم با سبب
 اجتناب از نزدیکی و مخالفت فلان چه باشد که بر سبیل مکرر فرموده اند که خرد
 تبیل شناسی او بر یکا کی ضرورت بلکه اقرب او از راه احتیاط بغایت دور است
 ان سرارت سرشت پوسته بران سر است که ستر و سمان

پوسکان نزد خویش میخانه افسانا چنانچه کمر استر استر از بارهای نهانی خیر نشانی
 ماکه خلوص عقیدت شان نزد مکنان بی شکر است پیش ما اظهار نمود
 بچه دلیل فرموده اند که بر جمیع اولیا دولت ما اجتناب از یاد و تکلی اوقات و احوال است
 انتهی و توجیه یعنی است که چنانچه در ظاهر کار اظهار و توجوهی نموده خود را خیر اندیش و استیفا
 باید که باطن خویش را نیز بر طبق ظاهر آراسته هر دو موطن را بر وفق حق و عزم باطل
 متوافق و مطابق دارند سبب اتصال افضال ما اینگونه است که پیوسته سر
 اجتهاد ایشان برای ما یکدگر باز بسته است نهی تقریر این توفیق برین وجه است که
 چون مکنان جواری نعمت ما در مجاری انعام و افضال برسبیل امتداد و اتصال
 چنانچه هست میخوانند تا نیز پیوسته سلسله و اجتهاد ایشان را در کار نکند چو ای دولت از یکدگر
 ناکسسته میخوانیم بچه موجب خرد ما صح که در مسابدی عهد قباد از پایه والا
 بود از انوقت باز او را بر تبه خود بار نکستی روند او ^{حاصل شد} بسبب تهاون و تکامل او
 در باب حق خاصه به حکام و توقع موافقت روزگار است نهی و توجیه این توفیق برین وجه است
 که حقیقت آن ناسمجیده اطوار از میزان استخوان اختیار بدین پله ظهور یافت که هرگاه
 از راه موافقت بخت مساعد و اتره طالع صاعد بر وقت روزگار امیدوار میگرد
 چنین چو کار است بلکه امید روز نهایی است و با حقائق حقوق ازور میاید

نگار

معرض بیان باگزیر وقت و حال هر دو جن رجال فرموده اند که چهار خصلت است که
 اختیار مردان کار و اعتبارشان ایستگان کارزار بران سرست از حقیقت ان سوال
 میدود نخستین قوت غالب است یعنی حالت قاهره باطنیه که آن سوره
 قوت غضبیه برانگیزد و شجاعت از آن خیزد و دین قلب جامع یعنی دلی که از
 فرط جمعیت به تنهایی خود از تفرقه پرکنده نشود و تا پراکنگی در اجتماع و اهلان نماند
 بلکه باعث جمعیت خاطرهای پراکنده و دلان کرد و سیوین تمامی منظر یعنی کمال
 عظمت و استواری بنیچه بودی النظر از خصوصیات سیماکه در طوایر جلوه نما
 میکند و در شکیلا و درستی پیکر است و حقایق باطن بعد از ازمانش ظاهر شود
 چارمین سرعت معرفت و همانا مدار کمال دانستن و شناختن ضروری
 حربی است از مقام کرده و اقدام و احجام و شناختن آلات و ادوات پیکار
 و فراست و فروسیت رجال و افراس و غیر اینها بچه وجه در مجلس
 خاص مذکور شده که ما را اختیار مجالس ارباب نعم در و سارا از به صناعت
 لازم است انتهی یعنی از چه رو فرموده اند که از جمله انا جمیله و اطوار جللیه اجلائی
 ارباب مجالست اعیان دولت و اختیار صحبت رؤسا به معرفت و صناعت
 است خاصه ارباب ادب و حکم که بهم وجه و همه مابین ایشان معاشرت این عیب است

نواظر

مهر

مهر

استقبال

ذی شان واجب
تا در همه افاق مسکات بدین علوم انتشار یافته
درین معنی ملک تو است و دشمن را خوف انتهی تقریر این توفیق است که چون
انفس همه اهل افاق آوازه اشغال با امثال این علوم شریفه منتشر گردد
در سراسر اقطار ملک دولت را اصولی دیگر و اقبال را استقلال تازه رونمایند
برکننده و لهامی مردم کج حجت اندیشه گرداید چه پیدا است که شغل ملک خصال کلمه
و خلال عظیمه موجب جلال و جلال ملک ملت میشود و باعث رجای اولیای و خو
اعلامی دین و دولت میگردد باعث امر و الیه تهرید فلان و الی تعقیبی

که آنرا حدی و نهایی نبود و امید استکاری از آن نداشته باشد
چون آن تهی مغز او را که انجانی و سبک سری در مقام استخفاف عظمت قدر و مقدار
این دولتخانه عظیمی شده عداوت اولیای دولت سپهر صولت را سهل و آسان
می بندارد و همت بر استیصال اهل اطاعت تا با وجود عدم استطاعت میسکات
لاجرم مجرم این الهی و کوهی اندیشه استخفاف انزبات بل بالاتر از آن دارد
از چه روز فرموده اند که عیب جوئی و بدگویی مردم خانه در باره خداوندان در
حقیقت گناه اوست نه جرم آنها بدین وجه که خیانت جوارح سر نیزند
جز از نفس انتهی یعنی هر آنچه سر تا سر جوارح و اعضا و سایر آلات و لوازم بدنی میگردند

و کوهی اندیشه

تقصیر

حقیقت بجای اهل بیت کالبا اندازنیک برود میدهمان بعینه یکی از نفس که در پایه مرتبه
 بمنزله که خدای انتمزل است سرزمین در باب تعلیم او آب بوده اند که وظیفه بر تار
 پرستان است که بقدر حوصله قدرت امکان در باره حصول خرسندی رضای
 ماسعی بلوغ را به مبلغ کمال رسانند تا از شجره بار و خوشنودی با ثمره برخوردار می آید
 بدین سبب با الخاصیه همادون مستی درین باب بیستی باعث نقصان
 اسباب اراده اسان زیاده ماست در باره ایشان برفع مراتب و افزاین
 بچو وجه در باب حبس فلان مژور که به زستی ارباب تالیه برانده و لباس اهل
 نقیصت بلبیس خویش پوشیده فرموده اند که دفع اذیت زرق و طامات و
 اظهار کرامات و مقامات او بر سلاطین و در بین از روی عاقبت اندیشی در
 بانک رباب قدرت و اقتدار نسبت باز داشت اهل بلاست و سفاهت از
 بیرونی پیرایه غمی و ضلالت او از دفع شر فاطعان چون نظام کلی من کل الوجوه
 واجب تر است بدین موجب که با وجود کمال نقص و بیانشی و سخره
 ادعای دانش خود و نادانی ما و سایر موبدان و اولیایان اشکارانموده و این
 زلت بدو علت زمت رحمت خلل و زلل در بنای مصالح ملک ملل می اندازد
 بکدامین جهت اصحاب محالست خاص را از خوض در صناعت کیمیا

و خوب
 تشبیه

با وجود احتیاج سایر بر ایادان امکان بی نیازی ممکن است با نسبت با ل جلیل بن بدانی الحاکم
 سعی جمیل زجر بلینج نموده فرموده اند که در عالم نفس و اشرف ازین علم علم بسیار است
 که ممکن است بر ایاد احاطه آن نموده اند نهی و توجیه این تعلیل برین وجه توان نمود که از فنون
 دانش اشرف ازین در کتب که موجود است که چونیدگان آن از روی تفکر
 آن رسیده اند و این علم با لکه بوجهی از حساست خالی نیست و ایرت میان
 امکان و استحالت و خردمند طلب متیقن را با احتمال تحصیل مطمئن بل شکو
 ترک نکند بدین برهان متین که هیچ چیز در عظمت و جلالت باعتبار دوام
 ابدی و بقای سردی بدولت اخروی نرسد و این ملک اجل و اعظم که محض
 شرف و کتساب خیرات آسان بدست می آید نزد خردان و حقیقت شناسان
 مؤنت آن بی نهایت اول الفتحیل است و درین ان بغایت عظیم و جلیل
 چونیدگان گفته حقایق است یا از راه استبصار استفسار نمایانند که بچه وجه
 اند که جمیل سایر رعایا و بر ایاد سلوک طریق به اندیشی و خیر خواهی ملک آنست که از راه
 که رود به سر رشته اسباب حصول مسرات ایشان از من جمیع الوجوه دریابند
 در وی توجیه از جهات وصول موجب خوشنودی و مختصات نشان بی هیچ
 برتابند سبب اینکه از دریافت بهره سود و سود خردان که در کمال

استقبالا
 رحل

نصرت

نسا کمال سیاحت بی نصیبیت بود و ادراک قسمی از قسمت شادمانی و کامرانی با
 اصل خدمات ایشان سمت استراک داشته باشد بچه وجه فرموده اند که بجای
 توکل بر حضرت مبدء و منبع جزو کل اعما و شمار بر دیگری جز نباشد چه کلاه
 انبی و اربی شما جز در نگاه حضرت پروردگار جلالتان بدیگری سوا می یابند هر انچه ایما
 انما عدل و انما احسان که همواره بر ما سهل و آسانست در انصورت بر ما بسیار استوار
 و بیکران کران خواهد آمد بچه موجب فلان را بدون صد و خیاتی از لیک قدر
 منت است خود انداخته اند ان ناقص نهاد با وجود عدم استعداد و فقدا

بر مراجع

شایستگی خدا و در ارتفاع معارج استعلا ازین درجه والا که داشت پای بالاتر
 توقع می داشت لاجرم بچشم حسابت زیاده طلبی خود پسندی این مایه خسار
 برو پسندیدیم تا لاکر مرتبه که در خور زنده اوست خرسند کرده عوام و خواص
 در گاه ذکر تن درود خسرویی بر مشرب عذب بر بطا و هر دو توقف دارند
 و فرط اهتمام و اعتناء ملک باقتنائی طرب و عمار عود و سرود علت خلل و زیاده
 پاسبانی ملک ملل میدانند به گاه عموم سوره و سوره کتبی به برکات وجود
 و میرا من عدل و جود ما بانگ این صورت بر انب و جوب و لزوم لازم
 معنی آید که هر معنی درین دو امر خطر بهره بهتر و بیشتر بار امانت است و توضیح این توضیح

سوره سوره

مسئله

که مقتضای طبع است نسبت از حکم خود بهمانند و آن در عنوان شبات اتفاق افتاد
 چنانچه مضمون بنامه توقیعات بران دلالت دارد برین وجه که چون عالم
 بیمن فیض وجود و برکت احسان موجود ما آبادان در عیال و بر این خوشوقت و شادمان
 باشند ما در معنی از شغل تدبیر و ممکنان را از عدم پر کنند کی خاطر فراع کلی حاصل
 و این حالت یکی را بسوگ طریق خوشوقتی خوشحالی دلالت کند اگر چه تمام از سرود
 سرور عام خاص ما باشد همانا و اباست
 از درگاه والادربافتن پیا سیران ان کشور در خواه بینانند
 اسارای روم یک اس خنر ریفاستانند و چون خیل اقبال خسروی از دنبال
 ان مدبران روانه اند بر سر از زانی بهای مخالفان مخالفت فرمان روانه است
 داودت را رایگان ندانند بیاعت تعین اسل خراسان و اشیا ایشان
 از ابالی کشور خاور و تخوم و حوالی ان بدفع قننه اسهل روم و دسترخنه ان حدود
 خواهد بود علت این تخصیص است که عداوت اسهل اقلیم روم بهمانا هم
 فطرت مردم خراسان و سرشت و نهاد اسهل اطراف و کانس ان مزبور
 تخمیر یافته از چروام و الابه ص و پیوسته که بهر آنکه در محفل حضور سعادت
 بار در یاد باید که خویش را حتی المقدور بلیا سر فخره و زیور کرانمایه بیاراید و خود را

بسم الله

بشیدیهات

مہیا انکج بیات مسخ در آورده پزری نیکو و وجه احسن جلو بخاید ^{نمان} بدین
 و چینی که مبادا و نمانان بوضع ناپسندیدہ از او دیدہ و آیدہ در منظر بفت طبقہ حد و جات
 کیر و چینی است کہ ہر آنچه در آت متخیلہ بیات منکر عکس افکند ہرانیہ و پیرست اول
 پذیرد ^{بچہ} دلیل فرمودہ اند کہ سو مندترین امریکہ علت نفاذ امور اعمال اشفا
 باشد تنفیذ ان امرت در عین وقت و حال ان بی تفرق خلل تاخیر و خلال آن
 احوال ^{بجرا کردن} بدلیل تجربہ ارباب الباب درین باب کہ از تجویز تسویف مہیا
 مضرتہای کالی با مضامی کل امور مجہور سیدہ و معطل و اسہال کہ علت تارکین افغان
 عامہ اعمال است در اکثر احوال سبی آفت پیشرفت کار بارساندہ و برجہ قطع
 نظر از طریق افات محض کہ شش کار ہا از اوقات ان از دست دست افاد
 نیرہای راست رو بیخاست بدان سوی نشانہای انہا ^{در تہنہ} بچہ سبب
 کہ فلان مرد ہندی نسب در خاطر ماراہ خطور و در دلنا جاسی قبول دارد ^{بمعنی}
 از انرو کہ در عالم رویا صادقہ آنچه اولیا میندازنیکو می حال استقبال برای یادیدہ
 دلالت تمام بر صفائی و لا و داد و صدق عقیدت و اعتقاد او دارد ^{بجہ}
 فرمودہ اند کہ واجب ہست کہ فلان بی سعادت مند را قاطع بوند و فاخواند
 چہت انکہ فحمت ساحت حرص و طمع و بسیاری کمیت از و شرہ او بدینچہ

محیط و آید و امکان بیرون باشد اعطای دارد هر چند مضرت آن به برادر و فرزند و غیره
 و چون او نرسد از سبب آنچه در طی کلام بر زبان ملک گفته که فلان مایه است
 بلکه ماده مخافت گفته است سوال می رود بموجب آنکه از پانزده نفر است
 آوردن اموال و اسباب می پردازد و اسرار پوشیدنی دولت مارا با وجود او
 نهفتن اشکارا بسیار و همگی اصل طرب از عطیات شهریار بهره بخوار
 یافته اند چه آنکه هیچ معنی مانده که از راه آشکری غنی شده باشد الا فلان که با وجود
 مهارت و صناعت موسیقی و حرمت خدای گری در فنون فضل و ادب بطوریکه
 دارد چنانچه نسبت غنا استعدا دارد پیش ازین فضیلت خویش درین
 پیشه از ما نهان داشت و اظهار آن در وقتی نمود که ازین حرفت سبب القضا
 عهد از اقتضای آن بی نیاریم نهی یعنی در وقت خود را بر با عرض نمود که
 شباب گذشته جوانی آب تاب خود گذاشته نشناسانی از خواستش خوشتر
 گشته همگام گذشتن از به او و اذاشتن غیاست چه تا نم ندوات و جو بیار جوان
 و آب طراوت پاکیزه از زندگانی باشد بعد ترویجی اصل سرور و از چنگ رود ^{مشکان}
 آب روان بر توان داشت و نیز بی روی شکفته روحی کلبه نام مقبلان از چنگ
 چنگ و مطرب کل تر توان چیداری ما دام که اعصاب نوبه بلل شباب ^{مشکان}

از خشک و

تاد

شاداب نبات سحله اوز انبیل رانک ترخنده کل را آب نبات نگاه که خلل
 ضعف و دهن با ساس قوی و حواس راه یابد انبیل طنبو طنبین زینور نماید
 نغمه زینور و ناله زار بر دو کیان بکوش آید و الحق دین حق تمام او انموده حکیمی که
 فرموده چون پریشانی کار جوان نتوان کرد پرست نه کافر می نهان
 نتوان کرد و ظلمت شب هر آنچه کرد می کردی در روشنی روز همان نتوان
 کرد تمام شده الکتاب نسخه توفیقات کسری حمزه کترین طالب العلم
 شیخ محمد حسن در سنه یک هزار و صد و شصت هجری نبوی صلعم
 الہی بایمرازمین ہر سہ را نویسنده کونینہ خوانندہ را العاقبت بالخیر والعا

